

ماشالله رزمی: آذربایجان و جنبش طرفداران شریعتمداری در سال ۱۳۵۸ KOD: MA01 نشر: تریبون، استکهلم، ۲۰۰۰

ماشالله رزمی:

آذربایجان و جنبش طرفداران آیت الله شریعتمداری در سال ۱۳۵۸

KOD: MA01

نشر تریبون، استکهلم، ۲۰۰۰

آذربایجان

و

جنبش طرفداران شریعتمداری

در سال ۱۳۵۸

نوشته:

ماشالله رزمی

نشر: «تریبون»، مجله بررسی مسائل جامعه چند فرهنگی ایران

استکهلم، سال ۲۰۰۰

فهرست مطالب

یادداشت ناشر

مقدمه، سکوت ۲۰ ساله؟

۱- اشاره

۲- مختصری در باره چگونگی پیدایش جنبش

۳- مسأله ملی در آذربایجان

۴- نقش شریعتمداری در وقایع آذربایجان

۵- پایگاه اجتماعی شریعتمداری در آذربایجان

۶- یادی از قیام ۲۹ بهمن در تبریز

۷- جنبش وارد مرحله جدیدی می شود

مصاحبه آیت الله شریعتمداری با روزنامه گاردین

۸- قانون اساسی جدید و رادیکالیزه شدن جنبش
پیام حسن نزیه به مردم آذربایجان
۹- تأثیر جنبش آذربایجان در وقایع کردستان
۱۰- شورش هندوانه

۱۱- درگیریهای فدائیان خلق و طرفداران شریعتمداری

۱۲- در باره آیت‌الله حاج سید میرزا یوسف هاشمی

حکم‌آبادی

۱۳- همکاریهای طبیعی طرفداران شریعتمداری و هواداران

فدائیان خلق

۱۴- رویگردانی دوستان نیمه راه

مصاحبه آیت‌الله شریعتمداری با روزنامه لوموند فرانسه :

۱۵- حمله به خانه شریعتمداری

کنفرانس مطبوعاتی آیت‌الله شریعتمداری

۱۶- داستان همسایه شمالی

بازرگان افترای حکومت طاغوتی را تکرار می‌کند

۱۷- وضعیت نیروهای نظامی در آذربایجان

۱۸- طیف نیروهای طرفدار شریعتمداری

۱۹- رادیو تلویزیون تبریز

در کنترل طرفداران آیت‌الله شریعتمداری

۲۰- فدائیان خلق و واقعه رادیو تلویزیون تبریز

۲۱- برخورد گروههای سیاسی با جنبش طرفداران

شریعتمداری

۲۲- هجو شریعتمداری

۲۳- مبارزه فدائیان با شریعتمدار سرمایه‌دار!

۲۴- خلع سلاح کمیته‌های طرفدار شریعتمداری

۲۵- در حاشیه جنبش

- ۲۶- نقش جناح چپ حاکمیت در سرکوبی جنبش
۲۷- دادگاه‌های انقلاب اسلامی
۲۸- جنبش سراسری یا منطقه‌ای
۲۹- داستان کودتا
۳۰- روحانیون تخم کین کاشتند

- ۳۱- علل شکست جنبش طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در آذربایجان
۳۲- روز شمار وقایع مهم جنبش طرفداران شریعتمداری در آذربایجان

یادداشت ناشر

بخش آخر کتاب حاضر تحت عنوان «علل شکست جنبش طرفداران آیت‌الله شریعتمداری» در تریبون ۴ (ژانویه ۱۹۹۹، صص ۹۷-۱۱۱) به صورت مقاله‌ای مستقل به چاپ رسید. این مقاله چنانکه قابل انتظار بود با استقبال وسیع در داخل و خارج کشور روبرو شد. در پاسخ به تقاضاهای فراوان خوانندگان مجله، ما تصمیم گرفتیم که با همکاری مؤلف اثر، به چاپ و نشر کامل کتاب، مبادرت کنیم.

بیگمان در تاریخ معاصر آذربایجان هیچ حادثه مهمی به اندازه حرکتی که در سال ۱۳۵۸ به رهبری حزب «خلق مسلمان» روی داد، ناشناخته نمانده است. این حرکت یکی از چند درگیری مهم آذربایجان با دولت مرکزی در ۱۰۰ سال اخیر بوده است. از میان این گونه درگیری‌ها ۴ مورد مهم زیر، حوادث ناشناخته‌ای برای افکار عمومی ایران و گاه جهان نیستند:

۱- انقلاب مشروطیت،

۲- جنبش دموکرات‌های آذربایجان به رهبری شیخ محمد خیابانی و ایجاد «آزادستان»

۳- تاریخ یک سال حکومت ملی به رهبری فرقه دمکرات آذربایجان در سالهای جنگ جهانی دوم

۴- خیزش عظیم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶

این حوادث تاریخی که در سطوح و اهمیتی کاملاً متفاوت فصولی از تاریخ سیاسی آذربایجان و ایران را تشکیل می‌دهند، • هرچند در چارچوب‌های قالبی حاکم بر مکتب تاریخ نگاری رسمی و غیر رسمی ایران • مورد توجه بوده‌اند. اما حرکت طرفداران آیت‌الله شریعتمداری علیرغم تمام تأثیراتی که در دوران جمهوری اسلامی بر مناسبات آذربایجان • • حکومت مرکزی داشته و دارد، هنوز ناشناخته مانده‌است. اهمیت این حادثه، تفضیلات آن و علل احتمالی سکوت حاکم در اطراف این مسئله در متن کتاب از دید ماشاالله رزمی پنهان نمانده است. با وجود این، باید امیدوار بود که این اثر ارزشمند آغازی بر یک پرداخت همه جانبه به بزرگترین و خونین‌ترین جنبش اعتراضی مردم علیه جمهوری اسلامی در سال آغاز کار آن باشد.

هیئت تحریریه «تریبون»

استکهلم، ماه اوت سال ۲۰۰۰

مقدمه

هر چه زمان می‌گذرد حقانیت شعارهایی که در سال ۱۳۵۸ در آذربایجان و توسط طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در مورد محدود کردن اختیارات ولی فقیه عنوان می‌شد، بیشتر می‌شود. دو دهه بعد از سرکوبی خونین این جنبش تقریباً تمامی احزاب و جریان‌های سیاسی و همچنین جناح چپ و جناح اصلاح طلب خود رژیم، طرفدار ولایت مردم شده و با اختیارات مطلقه ولی فقیه به مخالفت برخاسته‌اند. اصلی‌ترین خواسته جنبش طرفداران شریعتمداری اصلاح ماده ۱۱۰ قانون اساسی بود که به اختیارات ولی فقیه مربوط است. در این ماده تمامی قدرت و اختیاراتی که مؤمنین برای خدای خود قایل هستند به ولی فقیه داده شده و هیچ پادشاه مستبد و دیکتاتور نظامی تاکنون چنین اختیاراتی نداشته است.

در جو انقلابی و پر التهاب سال ۱۳۵۸ اکثریت مردم حتی سیاسیون کشور تصور نمی‌کردند که ممکن است در آینده این ماده قانونی به مانع اصلی اصلاحات و تحول دمکراتیک در جامعه ایران تبدیل شود و حربه‌ای بدست نیروهای ارتجاعی و روحانیت سنت‌گرا بدهد که بوسیله آن حقوق اساسی ملت را پایمال نموده و عقب مانده‌ترین شیوه حکومتی را بر جامعه نسبتاً پیشرفته ایران تحمیل نمایند. به همین علت دوران‌دیشی شریعتمداری و جسارت مردم آذربایجان که به این قانون رأی ندادند و سینه خود را در مقابل سرنیزه رژیم اسلامی تازه نفس سپر کردند و تمام عواقب و نامالایمات این عمل را تحمل کردند، ستودنی است. در اوج غلیان جنبش شعار مردم عبارت بود از:

قانون اساسی ده اولان اصل یوز اون ضد بشردی
ایصلاح اگر اولمازسا، او باطیل دی هدردی!

(اصل ۱۱۰ قانون اساسی ضد بشر است - اگر اصلاح نشود باطل و بی‌هوده است!)

اکنون بیست سال از سرکوب جنبش طرفداران شریعتمداری در آذربایجان می‌گذرد. نگاهی به پیامدهای این جنبش می‌تواند به درک روشن عقب‌ماندگی، اقتصادی و محرومیت‌های سیاسی اجتماعی آذربایجان یاری‌رسان باشد. در وهله اول کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی که در صف طرفداران خمینی قرار گرفته و در سرکوبی جنبش شرکت کرده بودند بلااستثناء یکی پس از دیگری به نوبه خود توسط حزب‌الله طرفدار خمینی سرکوب شده و از صحنه رانده شدند و اتفاقاً آنهایی که با جان و دل و با تمام توان خود به سرکوبی طرفداران شریعتمداری پرداخته بودند مانند سازمان مجاهدین خلق و حزب توده، شدیدتر از سایر جریانهای سیاسی سرکوب شدند و سیاست حذف‌فیزیکی نیروهایی که در انقلاب بهمن شرکت فعال داشته و خمینی و حزب‌الله را به قدرت رسانده بودند از همان موقع شروع شد که تا به امروز بی وقفه ادامه داشته و دارد.

پیشقراولان حزب‌الله نیز اغلب در آتشی که افروخته بودند، سوختند و خوراک ماشین جهنمی حذف و تصفیه شدند و در این میان آن بخش از روحانیون آذربایجان که رهبری مبارزه علیه شریعتمداری را به عهده گرفته بودند یا قربانی خشونت شدند که خود ایجاد کرده بودند و یا توسط رقبای غیرآذربایجانی به حاشیه رانده شدند.

آیت‌الله قاضی طباطبائی اولین امام جمعه تبریز بعد از انقلاب توسط گروه فرقان ترور شد. آیت‌الله مدنی دومین امام جمعه هنگام برگزاری نماز جمعه توسط یک جوان منفجر گشته و کشته شد. آیت‌الله مشکینی به یک پست تشریفاتی گمارده شد. آیت‌الله موسوی اردبیلی که در بسیج بازاریان اردبیل و منحل کردن حزب خلق مسلمان در اردبیل نقش درجه اول داشت به نوبه خود از قدرت رانده شد و حوزه‌نشین گردید. آیت‌الله خلخالی که مستقیماً از طرف خمینی برای رویارویی با شریعتمداری مأمور شده بود لقب جلاد گرفت و کنار گذاشته شد. آیت‌الله هادی خسروشاهی که در نیمه راه شریعتمداری را تنها گذاشت و به اردوی خمینی پیوست، آلت دست روحانیون قدرت طلب شد و از دایره قدرت سیاسی دور نگهداشته شد. حجت‌الاسلام سیدحسین موسوی تبریزی که در مقام رئیس دادگاه انقلاب تبریز خون بی‌گناهان را ریخته بود، به اتهام فساد اخلاقی تصفیه و از قدرت رانده

شد. حجت‌الاسلام هادی غفّاری که برخلاف اغلب روحانیون به قدرت رسیده خود و پدرش از مبارزان قبل از انقلاب بودند و پدرش آیت‌الله غفّاری در زندان شاه مرده بود، خیلی زود از حلقهٔ محرمان خمینی کنار گذاشته شد و دستش از قدرت سیاسی کوتاه گردید. حجت‌الاسلام خوئینی‌ها که رادیکال‌ترین روحانی دستگاه خمینی در آغاز کار و سردهستهٔ دانشجویان خط امام بود، بعد از مرگ خمینی از قدرت کنار گذاشته شد و به شغل روزنامه نگاری پرداخت.

اینها مشتی نمونه از خروار، آن بخش از روحانیون آذربایجانی هستند که در سرکوبی جنبش طرفداران شریعتمداری فعّالانه کوشیده و مردم را به پشت کردن به شریعتمداری تشویق کردند و پرچمدار ولایت فقیه شدند تا اینکه نوبت خود آنها نیز رسید و خودشان نیز قربانی انحصار طلبان قدرت مطلقهٔ فقیه شدند. این چنین است که آن عده از روحانیون انقلابی که روش اصلاح طلبانهٔ شریعتمداری را قبول نداشتند و مروج جنگ و خشونت بودند اگر طوفان خشونت طومار آنان را در هم نیچیده است اکنون خود اصلاح طلب شده و بعضاً نیز به نفی کامل ولایت فقیه معتقد شده‌اند. البته جلوی ضرر را در هر کجا بگیری سود است اما در این میان، نسلی قربانی شده و دود این تصفیه‌ها و برادرکشی‌ها به چشم مردم آذربایجان و در بُعدی وسیع‌تر به چشم مردم ایران رفته و هنوز هم می‌رود.

در حکومتی که روحانیون ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهند و از امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای برخوردار هستند، حذف روحانیون آذربایجانی طرفدار شریعتمداری و بدنبال آن تصفیهٔ پستهای حساس حکومتی از روحانیون آذربایجانی طرفدار رژیم باعث شد که تحولات اقتصادی و سیاسی آذربایجان سیر نزولی پیدا کند و آذربایجان که در سال ۱۳۵۷ دومین استان صنعتی کشور بود بگفتهٔ وزیر صنایع و معادن در سال ۱۳۷۱ به مقام هفدهم از نظر صنعتی سقوط نماید و این تازه قبل از جدا شدن استان اردبیل از پیکر آذربایجان شرقی است. در سمینار «آذربایجان و توسعه» که در سال ۱۳۷۲ در استانداری آذربایجان شرقی تشکیل شد یکی از سخنرانان بنام کمال اطهاری مسائل قومی را از علل عقب ماندگی آذربایجان ذکر کرد. ایشان تمایل آذربایجانی‌ها را به سوسیالیسم و تجربهٔ حزب دمکرات را در دورهٔ شاه نمونه می‌آورد اما آگاهانه فراموش می‌کند که بعد از

انقلاب و پس از آنکه آذربایجان حاضر نشد اختیارات مطلقه و لی فقیه را قبول کند، ضمن سرکوبی سیاسی و نظامی، از نظر اقتصادی و فرهنگی نیز مجازات گردید. قبل از انقلاب آذربایجانی‌ها کنترل بخش خصوصی ایران را در دست داشتند و زبان اتاق بازرگانی ایران ترکی بود در حالیکه امروز آذربایجانی‌ها در تمام عرصه‌ها کنار گذاشته شده‌اند و سیصد میلیارد دلار نفت فروخته شده طی بیست سال گذشته به جیب طبقه تازه به دوران رسیده‌ای ریخته شده است که آذربایجانی را دشمن خود می‌داند. طی این مدت پست‌های مهم استان به افراد غیر بومی سپرده شده است و در حالیکه تعداد زیادی از آیات عظام و مجتهدین ساکن قم آذربایجانی و تبریزی بوده‌اند. بعد از کشته شدن آیت‌الله قاضی هیچیک از ائمه جمعه در تبریز تا به امروز تبریزی نبوده‌اند. استانداران، فرمانداران و حتی شهرداران غیر بومی بوده و در بهترین حالت از میان آدمهای غیر سیاسی از شهرهای کوچک و از آذربایجان غربی منصوب شده‌اند و سیاست مجازات آذربایجان و آذربایجانی بخاطر عدم تمکین به دیکتاتوری فردی همچنان ادامه دارد.

سکوت ۲۰ ساله؟

چرا طی بیست سال گذشته در مورد قیام طرفداران شریعت‌مداری سکوت شده است؟

واقعیت اینست که اکثریت قریب به اتفاق احزاب و سازمانهای سیاسی چپ و ملی مستقیماً در سرکوبی این جنبش با خمینی همدست شده بودند و هرگونه اشاره به این جریان ضرورت انتقاد از خود و برخورد با سیاستهای نادرست را ایجاب می‌کرد لذا همه این جریانات بدون استثناء کوشیدند تا پرده فراموشی بر روی آن بکشند و با اصطلاح لباس چرکین خود را به نمایش نگذارند و حتی خود حاکمیت نیز که هر سرکوبی را فتح و ظفر می‌نامد و مدتها از آن بهره‌برداری تبلیغاتی می‌کند بخاطر خشونت بیرحمانه و غیرقابل توجیهی که در مقابله با خواسته‌های برحق مردم آذربایجان نشان داده بود سعی کرد حرفی

از این جریان زده نشود و در عوض تمام تلاش‌های خود را بکار برد تا آذربایجانی‌ها در پست‌های کلیدی قرار نگیرند و امکان طرح مسائل ملی خود را نداشته باشند.

شخصیت‌ها و نیروهای باقی مانده از رژیم قبلی نیز که در سال ۱۳۵۸ یا از کشور خارج شده بودند و یادر زندان و مخفیگاه بسر می‌بردند اطلاع دقیقی از چند و چون جریان نداشتند و اهمیتی نیز برای جنبش‌های ملی مذهبی قائل نبودند و با ساده کردن مسئله همه آخوندها را از یک قماش میدانستند و جنگ داخلی را دعوا بر سر لحاف ملاً نصرالدین حساب می‌کردند در صورتیکه اکنون، بیست سال بعد از واقعه بر همگان روشن شده است که دادن اختیارات مطلقه به ولی فقیه در قانون اساسی، خط بطلان کشیدن بر حقوق اساسی ملت بوده است. قانون اساسی سنگ بنایش کج گذاشته شد و شریعتمداری تنها روحانی برجسته‌ای بود که با اختیارات نامحدود ولی فقیه در زمانیکه هنوز آثار مخرب آن ظاهر نشده بود، به مخالفت برخاست و تمام اعتبار و حتی زندگی خود را بر سر مبارزه با آن گذاشت اما مسئله حل نشده باقی ماند.

تا اینکه ده سال بعد برای اولین بار من بخش پایانی این کتاب را تحت عنوان «علل شکست جنبش طرفداران شریعتمداری» در ماهنامه جمهوریخواه ملی منتشر کردم و آقای حسن شریعتمداری فرزند آیت‌الله شریعتمداری و یکی از رهبران حزب خلق مسلمان نقدی بر مقاله من نوشت که همزمان با مقاله من در ماهنامه چاپ گردید. آقای حسن شریعتمداری مقاله مرا تأیید و از من قدردانی کرده بود و در ضمن اختلاف دید خود را با من نسبت به جنبش طرفداران شریعتمداری توضیح داده بود. بنظر ایشان این جنبش منحصر به آذربایجان و آذربایجانی‌ها نبوده بلکه جنبشی بود سراسری و دربرگیرنده تمام ایران و ایرانیان و علت شکست آنرا نیز به گردن یک نفر توده‌ای میاندازد که در فرستنده رادیوتبریز خرابکاری کرده بود. اگر از محاسبات سیاسی که در این نوع اظهار نظرها وجود دارد صرف نظر کنیم، من و ایشان به نتایج مشترک خواهیم رسید. طی ده سال گذشته مقاله من بارها در کشورهای مختلف چاپ و منتشر شده است و اکنون که انتشار کامل کتاب امکان‌پذیر شده است، امید است که دیگران نیز به سکوت معنی‌دار خودشان در این مورد پایان دهند و به تکمیل این تجربه تاریخی همت گمارند.

ماشاءالله رزمی

شهریور ماه ۱۳۷۸- پاریس

۱- اشاره

بیست سال از انقلاب بهمن می‌گذرد، برخورد با گذشته و ارزیابی عملکرد نیروهای فعال در جریان انقلاب و درس‌گیری از اشتباهات ضروری است که اگر امروز بدان نپردازیم فردا خیلی دیر خواهد شد و بسیاری از حقایق در سینه تاریخ مدفون خواهد گردید بدون اینکه مردم در باره بازیگران اصلی صحنه‌های تاریخی انقلاب قضاوت نهایی را کرده باشند و نسلهای آینده از تجربیات گرانبها توشه‌ای بسان چراغ راه داشته باشند.

امروز اگر چهره‌ها و شخصیت‌های پیشگام در انقلاب بهمن مهر سکوت از لب بردارند و صادقانه درباره گذشته به داوری بنشینند، هزاران راز ناگفته و حقایق تاریخی عیان خواهد شد و دیگر فرصتی برای عوامفریبان باقی نخواهد ماند که فردا تاریخ را جعل کنند و سیاه را سفید قلمداد نمایند. آزادیخواهان ایران همواره از فقدان تجارب مکتوب خود رنج برده‌اند و شایسته نیست که ما هم اشتباه گذشتگان را تکرار کنیم. باور من اینست که اگر ما

با خودمان و با مردمان صادقانه راجع به عملکردمان قضاوت نکنیم، نسلهای آینده میهنمان ما را نخواهند بخشید.

من به سهم خود بعنوان یک آذربایجانی، یک ایرانی میهن پرست و یک مبارز حرفه‌ای قصد دارم بخشی از تجارب انقلاب را در آذربایجان روی کاغذ بیاورم و آگاهانه تصمیم گرفته‌ام به مسئله‌ای بپردازم که دیگران بدلائیل مختلف از جمله بدلیل اهمیّت و عظمت موضوع بدان پرداخته‌اند و خود را بامشکلات این کار سنگین و پرمسئولیت درگیر نکرده‌اند. مسأله عبارت است از: جنبش طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در آذربایجان و برخورد نیروهای سیاسی چپ با این حرکت ملی و مذهبی.

انگیزه من در وارد شدن به این موضوع، احساس مسئولیت سنگین ملی و میهنی در قبال این پدیده تاریخی و شکست آن بوده است. اکنون با گذشت دو دهه از سالهای طوفانی انقلاب، صیقل خوردن اندیشه‌ها در گذرگاه تاریخ و بیداری بر اثر تازیانه شکست، قضاوت من نسبت به خیلی از مسائل و از جمله مسأله ملی تغییر کرده است و در این تحوّل فکری، پی بردن به اهمیّت دموکراسی نقطه عطف بوده است. این نوشته نشان خواهد داد که من تا چه اندازه به اصل برخورد دمکراتیک وفادار مانده‌ام.

۲- مختصری در باره چگونگی پیدایش جنبش

سقوط رژیم پهلوی که با شرکت اکثریت مردم ایران و همراهی تمامی ملیت‌ها صورت گرفت، زمینه را برای پیدائی و رشد حرکات اجتماعی بویژه اعتلای جنبشهای ملی در سراسر ایران فراهم کرد. مردم آذربایجان مخصوصاً جوانان تبریز که یک سال قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، قیام بی نظیر ۲۹ بهمن ۵۶ را شعله‌ور ساخته بودند، خود را پرچمدار جنبش انقلابی در سراسر کشور میدانستند.

روانشناسی اجتماعی در برابر هرگونه ستم از جمله ستم ملی فوق‌العاده حساس بود. در چنین شرایطی خشونت و انحصارگرایی خمینی و اطرافیان او در قبضه کردن قدرت، حاکمیت جدید و استقرار دیکتاتوری مذهبی در کشور آتش به خرمن آرزوهای توده‌ها می‌زد. سراسر ایران در تب و تاب بود. کردها، اعراب، ترکمن‌ها و بلوچها خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق ملی خود بودند و این طبیعی‌ترین خواسته ملیت‌های مختلف و اقلیت‌های قومی و مذهبی از انقلاب بود.

در این میان آذربایجان و آذربایجانی‌ها شرایط خاص و خواسته‌های خاص خود را داشتند. آذربایجانی‌ها یک سوّم کلّ جمعیت ایران را تشکیل میدادند و پیروزی یا شکست آنان در تحصیل حقوق ملی، پیروزی یا شکست سایر ملیت‌ها نیز محسوب می‌شد یعنی اگر حاکمیت جدید حاضر نمی‌شد حقوق ملی یک سوّم جمعیت کشور را برسمیت بشناسد یقیناً به خواسته‌های سایر ملیت‌ها نیز که اقلیت‌های کوچکی هستند تمکین نمی‌کرده و دیدیم که نکرد.

حاکمیت جدید، مذهبی بود و عظیم‌ترین حرکت مخالف آن نیز رنگ مذهبی داشت. پیروزی روحانیت در رهبری انقلاب ضد سلطنتی، اعتبار مراجع تقلید را بالا برده بود و آذربایجانی‌ها نیز که از دیرباز آیت‌الله شریعتمداری را رهبر مذهبی خود میدانستند، برای طرح خواسته‌هایشان پشت سر وی می‌ایستادند. حزب جمهوری خلق مسلمان تشکیل شد و با تأیید و حمایت آقای شریعتمداری به سازماندهی مردم در آذربایجان، قم و تهران پرداخت.

کانونهای اصلی این حزب شهرهای تبریز، قم، شاه‌عبدالعظیم و جنوب تهران بود و در مدت کوتاهی چنان رشد کرد که قادر به بسیج نیروی میلیونی گردید. آیت‌الله شریعتمداری در اظهار نظرش راجع به این حزب به مقدم‌مراغه‌ای اوّلین استاندار آذربایجان بعد از انقلاب گفته بود که حزب خلق مسلمان ۳ میلیون عضو دارد. اگر مقلّدین آیت‌الله شریعتمداری را عضو یا هوادار این حزب حساب کنیم، آنوقت میتوان گفت که هیچ اغراقی

در این گفته وجود ندارد. در سراسر ایران هر جا که قانونی از آذربایجانی‌ها وجود داشت، حزب خلق مسلمان در آنجا فعال بود. از انجمن آذربایجانی‌های مقیم مرکز گرفته تاهیت‌های مذهبی آذربایجانی‌ها در مشهد نیروی حزب خلق مسلمان حساب می‌شدند. در بهار سال ۱۳۵۸ نود درصد ارتش، ادارات و نهادهای اجتماعی آذربایجان در دست طرفداران آیت‌الله شریعتمداری بود که توسط حزب خلق مسلمان سازماندهی می‌شدند. جنبش طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در سال ۱۳۵۸ همه جا با نام این حزب شناخته می‌شدند. ساختار این حزب با احزاب کلاسیک یکی نبود و بیشتر یک نهضت بود تا یک حزب. پیدایش و اضمحلال آن نیز با سرنوشت نهضتها تطبیق می‌کند نه احزاب.

تا آنجا که من اطلاع دارم متأسفانه تاکنون هیچیک از فعالین درجه اول این حزب حتی در حدخاطره‌نویسی نیز در باره این حزب اظهار نظر نکرده‌اند و هر چه زمان می‌گذرد آشنایی با جزئیات عملکرد این حزب برای تاریخ معاصر آذربایجان ضروری‌تر می‌گردد.

اختلاف طرفداران خمینی و شریعتمداری ریشه‌های قدیمی داشت و قبل از انقلاب، در جریان انقلاب و بعد از انقلاب بدون وقفه به درگیریهای کوچک و بزرگ منجر میشد. اما آغاز درگیری جدی طرفداران شریعتمداری با حکومت جدید از روز دوم اردیبهشت سال ۵۸ و به دنبال مقاله صادق خلخالی در روزنامه اطلاعات می‌باشد. تمامی شرایط برای آغاز جنبش و شروع تعرض علیه رژیم جدید فراهم شده بود. تظاهرات عظیم به طرفداری از آیت‌الله شریعتمداری و علیه خلخالی و حامیانش به راه می‌افتد و به این ترتیب جنبش از حالت جناح حاکمیت بودن خارج می‌گردد و اوپوزیسیون آن می‌شود و موجودیتش در جهان رسمیت می‌یابد. و این آتشفشان خاموش مسئله ملی است که بار دیگر بر اثر زلزله انقلاب بیدار و فعال می‌شود.

۳- مسأله ملی در آذربایجان

برای درک ماهیت جنبش طرفداران شریعتمداری در آذربایجان ضروری است که به درک نیروهای درگیر این جریان از مسئله ملی اشاره شود. حزب‌الله طرفدار خمینی نه تنها حقانیت تاریخی مسئله ملی را قبول نداشت بلکه فراتر از آن حتی اصطلاح «ملت ایران» را هم نمی‌پذیرفت. برای او فقط حزب‌الله و امت اسلام مطرح بود و بقیه را شرک و سزاوار نابودی می‌دانست. در مقابل آنها طرفداران شریعتمداری، واقعیت وجود ملیتها را در چهارچوب ایران می‌پذیرفتند و خواستار برسمیت شناخته شدن حقوق آنها در عرصه‌های مختلف بودند. خواسته‌های آنها در کادر خودمختاری بود ولی شخص آیت‌الله شریعتمداری از استعمال اصطلاح «خودمختاری» امتناع می‌کرد.

سیاستمداران نسل پیشین و بقایای جبهه ملی هم علیرغم برخوردهای اعتدالی‌شان، طرح مسئله ملی در آذربایجان را مساوی با تجزیه آذربایجان از ایران تلقی می‌کردند. مهدی بازرگان برای محکوم کردن جنبش مردم تبریز از رادیو تلویزیون اعلام نمود که این عده ایرانی نیستند و از خارج آمده‌اند تاشلوغی راه بیاندازند و این کلمه به کلمه همان حرفی است که جمشید آموزگار نخست وزیر شاه بعد از قیام ۲۹ بهمن در تبریز گفت و باعث بی‌اعتباری باز هم بیشتر رژیم و گردانندگان شد. جواب این تهمت زدن‌ها در شعر زیبای «تبریزی تیزی دی تیزی» یعنی «تبریزی خود خودش بود» که توسط یک کارگر جوان تبریزی سروده شده و بر سر زبان مردم کوچه و بازار افتاده است.

گروه‌های سیاسی و بویژه نیروهای چپ هم که می‌بایست علمی‌تر از دیگران قضاوت بکنند و برنامه‌روشنی در رابطه با مسئله ملی داشته باشند، هیچ درک درست و برنامه مشخص در باره مسئله آذربایجان نداشتند. آنها قادر نبودند به سؤالات مردم معمولی پیرامون این انگیزه قدرتمند و نیروی تاریخی، اجتماعی پاسخگو باشند. قدرتمندترین نیروی چپ در این مقطع در سطح کشور از جمله در آذربایجان فدائیان خلق هستند. حال ببینیم قضاوت فدائیان نسبت به مسئله ملی در آذربایجان چگونه است.

در سال ۱۳۴۹ موقعی که بنیانگذاران فدائیان خلق در حال تدوین نظریاتشان و ارائه تحلیل‌هایشان برای آغاز مبارزه مسلحانه بودند علیرضا نابدل معلّم جوان روستا و یکی از بنیانگذاران سازمان فدائی در یک جزوهٔ چهار صفحه‌ای، نظر فدائیان را راجع به مسئلهٔ ملی تحت عنوان «آذربایجان و مسئلهٔ ملی» تدوین نمود. این جزوه هر چند که به لحاظ تئوریک بسیار ضعیف است لیکن قاطعانه می‌توان گفت که جزوهٔ فوق روشن‌ترین و قوی‌ترین نظری است که در آن زمان فدائیان بدان اعتقاد داشتند و می‌توانستند آن را بعنوان نظر سازمانی ارائه دهند. این جزوه بعدها بدفعات مخفیانه چاپ و تکثیر گردید که از آن جمله در سال ۱۳۵۶ با یک مقدمهٔ ده صفحه‌ای که بسیار متناقض‌تر از خود جزوه بود، رسماً از طرف سازمان چریک‌های فدائی خلق انتشار یافت که اکنون در دسترس می‌باشد. خلاصه، کلام نابدل و سخن اصلی وی در این نوشته اینست که مسئله‌ای بنام مسئلهٔ ملی در آذربایجان وجود ندارد و آنچه که بنام مسئلهٔ ملی عنوان می‌شود چیزی نیست جز ولایت‌گرایی (شوونیسم) و پان‌ترکیسم که باید با هر دو قاطعانه مبارزه کرد. نابدل که خود یکی از برجسته‌ترین نمایندگان شعر نو آذربایجان می‌باشد، بانقد آثار شعرای معاصر آذربایجان، آنان را به پان‌ترکیسم و سازش‌طبقاتی و منحرف کردن افکار جوانان و کارگران متهم کرده است. جالب توجه است که علیرغم حملهٔ نابدل به مدافعین مسئلهٔ ملی در آذربایجان، صفحه به صفحه نوشته‌اش سرشار از روح ملی است به قسمی که هر خوانندهٔ نکته‌سنج‌براحتی متوجه تناقضات آن می‌شود تا آنجا که برای ردّ نظر نابدل، احتیاج به نقدنویسی و استدلال نیست و خودش ناخودآگاه جواب خودش را هم داده از آنجمله‌اند. اظهار نظر دربارهٔ انقلاب مشروطیت در آذربایجان، نهضت شیخ محمد خیابانی و حکومت فرقهٔ دمکرات. نابدل تاریخ مبارزات مردم آذربایجان را خیلی دست کم می‌گیرد. او ضمن اینکه رسماً اعلام می‌کند در دوران فتودالیسم در آذربایجان مسئلهٔ ملی وجود نداشت. وجود این مسئله را بعد از پیدایش سرمایه‌داری نیز زیر علامت سؤال می‌برد و حتی نهضت خیابانی را مخالف مسئلهٔ ملی در آذربایجان معرفی می‌کند. بنظر می‌رسد نابدل فرمول و مدل خاصی از جنبش ملی را مد نظر دارد که منطبق بر جنبش‌های آذربایجان نیست و گرنه تاریخ آذربایجان جنبش‌ها و قهرمانان ملی پرآوازه، بسیار دارد.

بررسی جزئیات نوشته نابدل خارج از موضوع مورد نظر ماست و اشاراتی که می‌شود برای اینست که گفته شود بنیان فکری فدائیان خلق درباره مسئله ملی اشتباه بود و درک آنان از تئوری «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نادرست بوده است. اگر توجه داشته باشیم که از هنگام نوشته شدن جزوه نابدل تا آغاز جنبش طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در آذربایجان هیچ مقاله معتبر و کار مشخص روی مسئله ملی نوشته نشده و فدائیان سال ۱۳۵۸ نسبت به فدائیان سال ۱۳۴۹ آگاهی کمتری راجع به مسئله ملی داشتند. آنوقت متوجه می‌شویم که چرا فدائیان خلق که بدون چون و چرا بزرگترین نیروی سیاسی شهر تبریز در مقطع انقلاب بودند، با تمام قدرت خود رودرروی جنبش ملی-مذهبی طرفداران شریعتمداری ایستادند و هم به خود و هم به مردم آذربایجان ضربه زدند. در ضمن من شک ندارم اگر بنیانگزاران فدائیان خلق زنده می‌ماندند هرگز با جنبش ملی آنچنان برخورد نمی‌کردند که برخورد شد. زیرا آنان مردان رنج و کار و تجربه بودند. زبان توده‌ها را می‌دانستند و اگر تئوری‌شان در برخورد با واقعیت ناتوان می‌شد، واقعیت را می‌پذیرفتند. اما در سال ۵۸ غلط بودن بنیانهای تئوریک وضع رهبری فدائیان فاجعه آفرید. تحلیل غلط نابدل تنها معیار حقیقت برای فدائیان خلق بود و بمرور زمان نیز این تئوری به چیزی صلب و جامد تبدیل شده بود. آخرین صفحه جزوه نابدل را یکباردیگر مرور بکنیم نوشته است که:

«امروزه هر چند از تعداد جوانانی که اینگونه ولایت‌گرایی را صادقانه مترقی (و حتی مارکسیستی) می‌دانند همواره کاسته می‌شود (و مشت ناچیز پان‌ترکیست‌ها و لاف‌زنان بورژوازی‌رویزیونیست ولایت‌گرا در خور هیچ توجهی نیستند) ولی ما هنوز با دو مرحله روبرو هستیم: اولاً، وجود جنبه‌هایی از گرایش ولایتی در نزد روشنفکران و کارگران هوادار مارکسیسم. مثلاً بعضی‌ها همشهریهای خود را بیشتر دوست می‌دارند تا دیگران را و خیال می‌کنند که فقط در ولایت خودشان است که می‌توانند به کار سیاسی پردازند. در نتیجه نسبت به کار در سایر نواحی بی‌علاقگی نشان می‌دهند یا اینکه به همشهریها اعتماد بی‌دلیل دارند و در برابر توده‌های دیگر استانها سرشار از بی‌اعتمادی و نخوت‌اند. بی‌شک، اینگونه گرایشها براننده کسی که خود را مارکسیست می‌شمارد نیست. ثانیاً، وجود مسئله ملی برای توده‌های آذری و بویژه

توده‌های آذری ساکن آذربایجان. اینان از ارتجاع شوونیستی رنج می‌برند و توسط نمایندگان ارتجاع و عناصر ناآگاه ملیت مسلط تحقیر میشوند. میکروب ولایت‌گرایی (ندرتاً پان‌ترکیسم) در چنین شرایطی میتواند رشد کند. استالین و مائوتسه‌دون رهنمودهای بسیار گرانبھائی برای حلّ مسئلهٔ ملیّ ارائه داده‌اند. آنها به ما آموخته‌اند که شوینیسم ملیت حاکم و ناسیونالیسم افراطی ملیتهای تحت سلطه دو جنبهٔ تضاد واحدی را تشکیل میدهند. تنها پرولتاریاست که در شرایط بسیج تمام نیروهای انقلابی خلق، قادر است از عهدهٔ حلّ این تضاد برآید و هر دو جنبهٔ آنرا متقابلاً نابود سازد. محو ناسیونالیسم افراطی هر ملیت بطور عمده بعهدهٔ پرولتاریای آن ملت است ما با صبر و حوصله برای کارگران و روشنفکران با صداقت تمام ملتهای ایرانی و با توضیح و در عمل اثبات خواهیم کرد که اولاً، بدون وحدت انقلابی پرولتری در مقیاس کشوری پیروزی بر دشمن طبقاتی ممکن نیست. ثانیاً هیچیک از ملتها برتر نیستند و برای نیل به پیروزی بر امپریالیسم و ارتجاع میتوانند و باید زیر پرچم پرولتاریا متحد شوند. این امری است عینی. غریزهٔ طبقاتی، اینرا به تمام طبقات ستمدیدهٔ ملتها می‌آموزد و ما باید جریان آنرا تسریع کنیم. ما مسلماً هر گونه‌گرایش مغایر با وحدت پرولتاریا و وحدت خلق را نابود خواهیم ساخت.»

نیروهای چپ در سال ۵۸ فکر می‌کردند که بورژوازی آذربایجان توده‌های زحمتکش را گول زده و از نیروی آنها علیه منافع دراز مدت توده‌ها سوء استفاده میکنند. رهبری جنبش در دست سرمایه‌داران و عوامل امپریالیست است ولی باید با تمام قوا با آن مبارزه کرد. هیچیک از نیروهای چپ آن روز قبول نداشتند که این یک جنبش ملیّ است. آنها با استناد به آثار لنین که تحت عناوین پیام به کنگرهٔ خلقهای خاور-حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و قطعنامه در بارهٔ حقوق ملیّتها و غیره نوشته شده‌اند معتقد بودند که شعار ملیّ یک شعار بورژوائی است و در جریان مبارزهٔ بورژوائی با فئودالیسم و مبارزهٔ ملل مستعمره علیه کشورهای استعمارگر رشد میکند و کمونیست‌ها باید از آن حمایت کنند اما دادن شعار ملیّ در جامعهٔ قطبی شده که استثمارگر و استثمار شونده هر دو به یک زبان حرف می‌زنند ارتجاعی است و کمونیست‌ها باید مبارزهٔ طبقاتی را جایگزین مبارزهٔ ملیّ نمایند.

تحلیل این بود که مناسبات سرمایه‌داری وابسته در سراسر ایران از جمله در آذربایجان مسلط شده‌است و تضاد اصلی جامعه، تضاد کار و سرمایه است. بورژوازی آذربایجان نه تنها مردم خود آذربایجان را غارت و استثمار میکند بلکه شریک رژیم حاکم است و در غارت سراسر ایران نیز سهم‌است. این بورژوازی که آغاز پیدایش آن به قبل از انقلاب مشروطیت برمی‌گردد هرگز حاضر نمی‌شود خود را در چهاردیواری آذربایجان محبوس کند و دعوای کنونی‌اش با حکومت مرکزی بر سر سهم بیشتر از مال غارت شده است. شریعتمداری و سران اصلی حزب خلق مسلمان همه سرمایه‌دار هستند و ما باید آنها را در پیشگاه خلق افشا کنیم. عدم اعتقاد به دموکراسی دگماتیسم و برخورد های قالبی با تئوریهای کلاسیک، مقدم شمردن تئوری بر عمل و واقعیت از یک طرف و جدا بودن از توده‌ها - عدم تجربه سیاسی و خطرناک‌تر از همه، فرصت‌طلبی‌های سیاسی دست به دست هم دادند و کارنامه جنبش چپ را در برخورد با مسئله ملی در آذربایجان سیاه و خجالت‌آور ساختند.

در مورد درک مغشوش و متناقض نیروهای چپ از مسئله ملی مثال زنده‌ای را نقل می‌کنم تا پردازم به معرفی شخصیت آیت‌الله شریعتمداری از دید نیروهای چپ.

در اسفندماه سال ۵۷ که ستاد فدائیان خلق در دانشگاه تبریز مستقر بود، از طرف کمیته مرکزی سازمان در تهران اعلامیه‌ای راجع به آذربایجان نوشته شده بود که خواستار استقلال آذربایجان می‌شد. این اعلامیه با چاپ قرمز تکثیر و در سطح آذربایجان وسیعاً پخش شد. بلافاصله طرفداران خمینی عکس‌العمل نشان دادند آیت‌الله قاضی که خانه‌اش در کوچه مقصودیه ستاد انقلاب شده بود، نمایندگان فدائیان را احضار کرده و از آنان راجع به علت انتشار اعلامیه و خواسته‌های مطرح شده در آن توضیح خواست. نمایندگان جوابی نداشتند بدهند و عین واقعیت را گفتند که اعلامیه توسط تلفن برای ما خوانده شده و ما هم از روی یادداشت تلفنی آن را تکثیر کرده‌ایم و توجهی به جزئیات آن نداشته‌ایم. بالاخره قاضی، نماینده تام‌الاختیار خمینی در آذربایجان خواست که هر چه زودتر از پخش بیشتر اعلامیه جلوگیری شود و در صورت امکان نسخه‌های پخش شده نیز جمع گردد.

در آن زمان هیچگونه انشعابی در سازمان فدائیان صورت نگرفته بود و اگر در نظر آوریم که اکثریت گروه‌های سیاسی بعداً از دل سازمان فدائیان بیرون آمدند، به ابعاد سردرگمی و بی‌برنامگی نیروهای چپ پی می‌بریم. چیزی نگذشت که جریان‌ات چپ وجود مسئله ملّی را در آذربایجان انکار کردند و علیه آن موضع گرفتند و ناگفته پیداست هر کدام که چپ‌تر بود، افراطی‌تر می‌خواست علیه سرمایه‌داران خلق مسلمان مبارزه نماید. مردم آذربایجان تاوان اشتباهات فرزندان ناآگاه خود را داد.

۴- نقش شریعتمداری در وقایع آذربایجان

شخصیت اصلاح‌طلب، میانه‌رو و بعنوان یک مجتهد موضع ضدکمونیستی، شریعتمداری مطلقاً برای نیروهای چپ قابل قبول نبود. او آشکارا در مقطع انقلاب موضع لیبرالی اتخاذ می‌کرد و نیروهای چپ لیبرال‌ها را دستکش‌های مخملی می‌نامیدند که پنجه پولادین امپریالیست را پنهان می‌کند. لیبرالیسم‌عصای امپریالیسم از شعارهای انقلاب بود. افزون بر آن برای کمونیست‌های آذربایجانی، شریعتمداری عامل دربار بود و طی نیم قرن گذشته هرگز در کنار آزادیخواهان قرار نگرفته بود. گذشتگان به خاطر دارند که بعد از شکست فرقه دمکرات و کشته شدن ۲۵ هزار آذربایجانی روزی که شاه مثل یک فاتح وارد تبریز می‌شد، از روحانیون صاحب نام فقط شریعتمداری حاضر شد از وی استقبال کند و از آن‌پس همواره مورد حمایت شاه و دربار بود. در سال ۱۳۲۹ خاطر اختلافی که جهت اداره منابر در میان روحانیون تبریز بوجود آمده بود، آیت‌الله شهیدی (دایی موسی خیابانی مجاهد) شریعتمداری را تکفیر کرد. در جریان ملّی شدن صنعت نفت آیت‌الله شریعتمداری از مصدق حمایت کرد ولی دارالتبلیغ اسلامی قم و مجله مکتب اسلام که زیر نظر شریعتمداری فعالیت داشتند، هیچوقت حامی مظلومان و محرومان نشدند و به ترویج ایدئولوژی مجرد ادامه دادند. شریعتمداری به خاطر حفظ موقعیت ممتاز و منافع روحانیت در سال ۱۳۴۲ برای نجات جان خمینی، پیش شاه وساطت کرده بود اما وقتی که در سال

۱۳۵۰ محمد حنیف‌نژاد و یارانش به اعدام محکوم شدند با وجود التماس چندین نفر از متنفذین تبریز، باز هم شریعتمداری حاضر نشد از شاه تقاضا کند که از اعدام رهبران اولیه مجاهدین خلق خودداری کند. تلاش دربار برای تقویت شریعتمداری در مقابل خمینی نیز نیروهای ضد سلطنت را به موضع‌گیری علیه شریعتمداری کشانده بود. برای چپ‌انروز و عمده‌ترین نیروی چپ یعنی فدائیان خلق یک معیار ساده و در عین حال قوی جهت تشخیص دوست از دشمن وجود داشت و آن نیز همانا تأیید یا مخالفت با شاه بود و شاه و شریعتمداری همیشه همدیگر را تأیید کرده بودند. با تمامی این واقعیت‌ها بمصادق مثل «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی» باید اذعان داشت که در سال ۱۳۵۸ شریعتمداری تنها شخصیتی بود که می‌توانست با نیروی هم‌پراز با نیروی خمینی‌رو در روی او قرار بگیرد و بیانگر آرمانهای ملی آذربایجان در مقابل حکام مستبد گردد.

طرفداران شریعتمداری اصطلاح «شریعتمدار سیاستمدار» را حقیقتاً قبول داشتند. وجه تسمیه این لقب یا اصطلاح از آنجا ناشی می‌شود که نامبرده به ویژه بعد از آغاز جنبش در آذربایجان مواضع بسیار حساب شده‌ای اتخاذ می‌کرد. او با اصرار می‌خواست قانون در جامعه حاکم شود هر چند که قانون انقلاب در ابتدا چیزی جز بی‌قانونی نیست. شریعتمدار بطور جدی خواهان تشکیل مجلس مؤسسان بود و با مجلس خبرگان مخالفت می‌کرد. کار دادگاه‌های انقلاب را تأیید نمی‌کرد و قانون اساسی جدید را به شرطی می‌پذیرفت که اختیارات ولی فقیه محدود شود. طرفدار تشکیل «انجمن‌های ایالتی ولایتی» بود. توقیف روزنامه‌های انتقاد کننده از جمله روزنامه آیندگان را رد می‌کرد و خواهان برخورد دمکراتیک و نه ایدئولوژیک با مخالفین بود. در یک کلام تحمیل هر چیزی را بنام انقلاب قبول نداشت. کسانی که در اوایل انقلاب از خانه شریعتمداری در قم دیدن نموده‌اند حتماً به خاطر دارند که جو خانه کاملاً آرام و سطح برخوردها بالاتر از سطح فرهنگ حزب‌اللهی بود. در آن روزها هر کس از خمینی جدا می‌شد به شریعتمداری می‌پیوست و پیدا بود که اطرافیان شریعتمداری خود را برای جانشینی رژیم خمینی آماده می‌کنند.

سکوت شریعتمداری در بعضی موارد نیز معنی‌دار بود و مقلدین آقا این سکوت را دقیقاً به سیاستمدار بودن ایشان نسبت می‌دادند. در کمیته «دانش ماغزالار» زیر عکس بزرگ

شریعتمداری نوشته بودند: «تاریخ تکرار می‌شود. شریعتمداری علی‌وار زندگی میکند». موقع خلع سلاح کمیته‌های طرفدار شریعتمداری در تبریز، این کمیته مقاومت مسلحانه سختی نمود و به همین خاطر سرپرست کمیته، آیت‌الله ایرانی بعد از دستگیری اعدام شد. او دومین آخوندی بود که بعد از انقلاب اعدام می‌شد. اولین آخوند اعدامی نماینده آبادان در مجلس شورای ملی زمان شاه بود.

با اینکه تمام مریدان شریعتمداری را خلع سلاح کردند و نزدیکترین یاران او را کشتند لیکن شریعتمداری حاضر نشد فتوای مقاومت بدهد و حتی هنگامیکه شیخ شبیر خاقانی در خوزستان به مردم فتوای مقاومت مسلحانه می‌داد، شریعتمداری طی تلگرام مفصلی که در روزنامه‌ها چاپ شد از آل شبیر خواست که دستور مقاومت را پس بگیرد و عفو و بخشش پیشه کند.

شریعتمدار در حساس‌ترین لحظه‌های زندگی خود در عمل نشان داد که مرد انقلاب نیست و یک روحانی اصلاح طلب است. او یک بار در مصاحبه با روزنامه ایران‌شهر، امام حسن را با چه گوارا مقایسه کرده و گفته بود که شکل مبارزه امام حسن را قبول دارد نه چه گوارا را.

امروز دوست و دشمن قبول دارند که اگر شریعتمدار در آن موقع به مریدانش دستور جهاد و مقاومت می‌داد، آذربایجان کردستان دیگری می‌شد و شاید چندین برابر شلوغ‌تر و ویران‌تر از کردستان. هر چه هست تاریخ در باره این موضع‌گیری شریعتمدار بعداً قضاوت خواهد کرد.

شخصیت شریعتمدار درست نقطه مقابل کاراکتر خمینی بود. هر چه خمینی خشن، بیرحم و کله‌شق بود در عوض شریعتمدار مردی ملایم، صلح جو و اهل مدارا بود. بسیاری از آذربایجانیان و مریدان شریعتمدار از او انتقاد می‌کنند که به مردم اسلحه نداد و اجازه نداد که مردم از حقوق ملی و میهنی خود در مقابل استبداد تازه نفس دفاع نمایند و هر جا نیز که مردم مقاومت کردند، شریعتمدار گفت که از مانیستند و کار را به جایی رساند که با خفت او را به پای التماس و استغفار در تلویزیون بکشانند. قضاوت در باره این موضع شریعتمدار

مشکل است. مظلوم‌نمایی و مبارزهٔ مسالمت‌آمیز او دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد. هر چه هست او با شناخت دقیقش از خمینی و سایر مراجع معنی تعادل قوا را در تحلیل نهایی خوب می‌فهمید و به سادگی نمی‌توان به او ایراد گرفت و یا محکومش کرد. شریعتمدارحتی به طرفدارانش نگفت که از خودتان دفاع کنید. به همین جهت بسیاری از طرفداران شریعتمداری می‌گویند اگر شریعتمدار یکی از رگهای شیخ محمد خیابانی را داشت یعنی رگ غیرت معروف آذربایجانی‌ها را، حتماً نتیجه کار غیر از آن می‌شد که دیدیم.

۵- پایگاه اجتماعی شریعتمداری

در آذربایجان

شریعتمدار بعنوان یک مجتهد آذربایجانی همواره یک مجتهد و مرجع تقلید منطقه‌ای باقی ماند و مقام مرجع تقلید ملی در سراسر ایران را نیافت. با اینهمه وجود پنج میلیون مقلد و مرید برای یک مرشد، منبع قدرت بی‌پایانی است. اگر مقلدین آیت‌الله خوئی را که عمدتاً در خوی و سلماس می‌باشند جدا بکنیم، اکثریت قریب باتفاق مردم معمولی در آذربایجان شرقی و غربی از شریعتمداری تقلید می‌کردند. البته در آذربایجان افراد لائیک و پراکنده‌وار مقلدین سایر مجتهدین، پیروان ادیان دیگر و بعضی از فرقه‌های شیعه که به تقلید اعتقاد ندارند، زندگی می‌کنند. اما در یک برآمد توده‌ای و هیجان مذهبی رقم‌های کوچک به حساب نمی‌آیند و برعکس بخش اعظم مردم که نه اعتقادات مذهبی درستی دارند و نه مراسم مذهبی را به جا می‌آورند، تحت تأثیر جو ایجاد شده به متعصبین افراطی مذهبی تبدیل می‌شوند و موقعی هم که خود را در اکثریت ببینند کارهای خارق‌العاده‌ای انجام می‌دهند و در نه ماههٔ اول سال ۱۳۵۸ مقلدین شریعتمداری چنین روحیه‌ای داشتند.

شریعتمدار این همه مقلد را چگونه گرد آورده بود و رابطه‌اش با آنها از چه راههایی برقرار می‌شد؟ واقعیت این است که حمایت مادی بازار تبریز و تجار آذربایجانی در سایر نقاط ایران، امکانات مالی فراوان ایجاد می‌کردند و این امکانات به شریعتمداری اجازه می‌داد که نفوذ خود را در تمام آذربایجان و نیز در میان آذربایجانیان تهران، قم و مشهد گسترش بدهد. حمایت بازار تبریز از شریعتمداری علل مختلف سیاسی، اقتصادی و مذهبی داشت. بازار تبریز که از زمان صفویه تاکنون سازمان یافته‌ترین شکل صنفی - سیاسی در آذربایجان بوده است، همیشه روحانیون محافظه کار را پرورش داده است. شریعتمداری از زمان پیشه‌وری زبان بازاریان تبریز را خوب می‌فهمید. علاوه بر آن بعضی‌ها عقیده دارند که شریعتمدار در گرفتن خمس و ذکات و مال امام و انواع وجوهات شرعی، شرط اعتدال راعیت می‌کرد و این امر یکی از علل گرایش بازاریان به طرف شریعتمداری بود. پشتوانه مالی بازار تبریز به شریعتمداری اجازه می‌داد تا هزینه‌های تحصیلی طلبه‌های بیشتری را که اغلب از روستا زادگان بودند، فراهم سازد و آخوندهای هر چه بیشتری را با راه و روش خودش تربیت نماید. بعنوان مثال در آستانه انقلاب طلاب و آخوندهای وابسته به شریعتمداری چندین برابر طلبه‌ها و آخوندهای طرفدار خمینی از محل وجوهات شرعی و دفتر شریعتمداری مقرری ماهیانه دریافت می‌کردند. تقریباً تمامی ملاحی چهار هزار روستای آذربایجان که در تبریز و قم تربیت شده بودند تحت اتوریت شریعتمداری بودند. مسجد جامع تبریز که از قدیم‌الایام طلبه تربیت می‌کرد و دارالتبلیغ اسلامی قم و ادارات دولتی اوقاف کانونهایی بودند که این ملاحی را تأمین می‌کردند و سازماندهی می‌نمودند. بدین ترتیب نفوذ شریعتمداری از طریق بازاریان و آخوندها در شهر و روستا گسترده می‌شد و پایگاه اجتماعی وسیعی را که در حین مذهبی بودن محتوی ملی داشت، فراهم می‌کرد. شریعتمدار در دوران طولانی حکومت شاه با استفاده از همه امکانات اعتبار و نفوذ فراوانی برای خود کسب کرده بود. پاره‌ای از روستائیان به حد پرستش به شریعتمدار اعتقاد داشتند. آنها با دستهای پینه‌بسته خود بخشی از حاصل کار و زحمت خود را به قم برده و تقدیم آقا می‌کردند و از اینکه شریعتمدار شخصاً پول را گرفته و زیر تشک کوچکی که رویش نشسته بود می‌نهاد، احساس می‌کردند که نذرشان قبول شده است و اموالشان پاک گردیده است. در آذربایجان رسم برین است که هر کس به مشهد برود لازم

است که قم را هم زیارت بکند و رفتن به قم در آغاز و یا در پایان سفر مشهد اغلب به معنی رفتن به خدمت آقا نیز بود. برای نشان دادن عمق نفوذ مذهب در توده و همچنین آموزشی که توسط آخوندهای طرفدار شریعتمداری به آنان داده شده بود مثال مشخصی را ذکر می‌کنم:

در یکی از دهات اطراف شبستر که مالک شاه‌پرست آنجا بعد از انقلاب فراری شده بود، معلمین روستا که طرفدار فدائیان خلق بودند زمینهای ارباب را بین دهقانان تقسیم کرده بودند و گفته بودند که «زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند» اما روستائیان برای کسب تکلیف پیش شریعتمداری رفته بودند و او گفته بود که باید حق ارباب را بدهید و گرنه نانتان حرام می‌شود و از آن به بعد روستائیان دور از چشم آدمهای خمینی که در تعقیب مالک طاغوتی بودند و همچنین بدون اطلاع معلمین چپ، مخفیانه رفته و مالک فراری را پیدا کرده و سهم اربابی به وی میدادند. از این نمونه‌ها در نقاط مختلف آذربایجان زیاد دیده شده چون شریعتمدار مخالف مصادره اموال بود. مقلدینش حاضر نمی‌شدند مال مصادره شده را قبول کنند. این عمل را می‌توان اعتقاد یا دیانت نام نهاد. اما سخت و تکان دهنده است.

بی جهت نیست که ملاکین، خوانین و رؤسای ایلات آذربایجان پشت سر شریعتمداری بودند. آنان به دلایل سیاسی و نیز برای کشیدن روستائیان به دنبال خویش و حفظ قدرت ایلی و محلی خود، بمرور زمان با شریعتمداری جوش خورده بودند و مقلد او نامیده می‌شدند. شریعتمداری در میان طبقه کارگرجوان آذربایجان که اغلب ریشه روستائی داشتند نفوذ چشمگیری داشت و حتی در سال ۵۸ کارگران قالی‌باف دسته دسته و به نوبت برای حفاظت از خانه شریعتمداری از تبریز به قم می‌رفتند. بغیر از طبقه متوسط جدید که زندگیش را جدا از مسائل مذهبی نگه می‌دارد و اصولاً لائیسیته جزئی از واقعیت زندگیش است. بقیه اقشار و طبقات مردم آذربایجان مرید و مقلد شریعتمدار بودند و لذا شریعتمدار پایگاه اجتماعی بی‌نظیری در آذربایجان داشت که اکثریت جمعیت این منطقه حساس از لحاظ ژئوپولیتیک را در برمی‌گرفت و از خان و ایلاتی گرفته تا مالک و زارع و سرمایه‌دار و کارگر و ارتشی و غیره را شامل می‌شد. همه آنان چشمهایشان به قم دوخته

شده بود تا چه باید کرد را از زبان شریعتمداری بشنوند. این پایگاه معنوی با مرگ شریعتمداری دیگر در اختیار هیچکس نیست. ناتوانی شریعتمداری و روحانیون اطراف او در هدایت جنبش و بی سرپرست گذاشتن مردم چنان یأس در مردم آذربایجان ایجاد کرده است که محال است دوباره به آسانی دنباله‌رو آخوند دیگری بشوند.

۶- یادی از قیام ۲۹ بهمن در تبریز

اگر این تعریف درست باشد که قیام «آتشفشان خشم ملت‌های دربند است» باید صادقانه پذیرفت که قیام ۲۹ بهمن تبریز در سال ۱۳۵۶ یک قیام تپیک از نوع قیام‌های شهری بود. خیلی‌ها سعی کرده‌اند این قیام را تحت رهبری خود قلمداد بکنند و از جمله طرفداران شریعتمداری مدعی رهبری این قیام شده‌اند در حالی که درست برعکس بوده و نقش شریعتمداری و آخوندهای طرفدار او نظیر ناصرزاده که مردم را به آرامش دعوت می‌کردند مقابله با عمل مستقل توده‌ها بوده است. این شریعتمداری بود که از مردم خواست به اعتصاب عمومی پایان بدهند و سرکارهای خود حاضر شوند و بازارها را باز بکنند. این قیام به قدری خود انگیخته و خودبخودی بود که احزاب و سازمانهای سیاسی آنروز را غافلگیر کرد. نشریه نوید که از طرف فعالین حزب توده در داخل ایران مخفیانه انتشار می‌یافت، طی مقاله‌ای آن را آنارشیسم و کار گروه‌های مائوئیست نامید که با ایجاد اغتشاش به مبارزه مردم لطمه می‌زنند. اما هشت سال بعد در تابستان ۱۳۶۵ نشریه «آذربایجان» ارگان فرقه دمکرات طی مقاله‌ای که وقایع ۲۹ بهمن را شرح می‌دهد، ادعا کرده که این قیام را فرقه‌چی‌ها به راه انداختند. طرفداران خمینی هم آن را تحت رهبری امام قلمداد کرده‌اند. اما با اینکه روز ۲۹ بهمن مصادف با چهل کشته شدگان تظاهرات قم بوده و به همین خاطر هم بازار تعطیل شده بود لیکن قیام از لحظه‌ای شعله‌ور می‌شود که یک نفر از میان جمعیتی که در مقابل بازار تبریز گرد آمده بودند بدست سرگرد حق‌شناس افسر شهربانی تبریز توسط سلاح کمربندی کشته می‌شود و موجب انفجار خشم مردم می‌گردد. بدینسان قیام آغاز

می‌گردد و کلانتری‌ها و پاسگاه‌های پلیس، شعبات حزب رستاخیز و اغلب بانک‌ها و نیز تعدادی از نمایندگی‌های انحصارات را در شعله‌های خود می‌سوزاند. رهبران گمنام این قیام اغلب از جوانان و هواداران گروه‌های چپ بودند و اکثریت آنان بعد از انقلاب بدست حکام شرع جمهوری اسلامی به اتهام محاربه با خدا و بعنوان مفسد فی الارض اعدام شدند.

قیام ۲۹ بهمن تبریز، آغاز پایان کار رژیم شاه بود. کسانی که خیال می‌کردند حکومت خاندان پهلوی بعد از انقلاب سفید حداقل برای پنجاه سال دیگر تثبیت شده است، بعد از قیام ۲۹ بهمن تغییر عقیده دادند اما شریعتمداری و اطرافیانش هنوز مردم را به اطاعت از قوانین شاه ساخته دعوت می‌کردند. به یاد دارم که ده سال قبل از انقلاب هنگامیکه من و چند تن از بچه‌های محل آشکارا با استبداد سلطنتی مخالفت می‌کردیم، آیت‌الله حاج سید یوسف حکم‌آبادی، مجتهد و نماینده تام‌الاختیار شریعتمداری در آذربایجان گفته بود که شاه پدر ملت است و هر کس با شاه مخالفت کند عاق والدین می‌شود! خود شاه صدای اعتراض مردم را شنیده بود اما بسیاری از روحانیون طرفدار شریعتمداری نشنیده بودند. سرلشکر بیدآبادی فرماندار نظامی تبریز که بعد از انقلاب اعدام شد و قبل از تیرباران شدن گفت: «کشته‌ایم، بکشید، چیزی که عوض دارد گله ندارد». در روزهای تظاهرات عمومی واعتصاب همراه آخوندهای طرفدار شریعتمداری در خیابانهای تبریز به راه می‌افتاد و مردم را به حفظ نظم دعوت می‌کرد. تمامی تانکها و زرهپوشهای حکومت نظامی که نفس شهر را در سینه خفه می‌کردند مزین به عکسهای شریعتمداری بودند. من شک ندارم که بخش عمده کینه و مخالفت گروههای سیاسی طرفدار انقلاب با شریعتمداری بین قیام ۲۹ بهمن ماه ۵۶ و انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ شکل گرفته و قوام یافته زیرا در این یک سال سرنوشت ساز مواضع شریعتمدار درست عکس مواضع گروههای طرفدار انقلاب بوده است. مردم دیگر نمی‌خواستند مثل گذشته شاه و رژیمش را تحمل بکنند و رژیم هم دیگر قادر نبود مثل گذشته حکومت کند و مردم را به اطاعت وا دارد. حکومت به هراقدامی متوسل می‌شد نتیجه عکس می‌گرفت اما در شهر تبریز آخوندهای طرفدار شریعتمداری که در عمر خود مبارزه نکرده بودند و قادر به درک شرایط هر لحظه تغییر یابنده انقلاب نبودند، بیهوده می‌کوشیدند بین مردم و رژیم آشتی برقرار سازند. برای آنکه موضع آیت‌الله

شریعتمداری بعد از قیام ۲۹ بهمن روشن تر گردد، بد نیست به گزارش ساواک از اظهارات شریعتمداری که جهت ارائه به شاه تهیه شده نظری دوباره بیندازیم. این اسناد در جریان انقلاب از مراکز ساواک بدست آمده است.

متن گزارش ساواک از بولتنی که این سازمان برای شاه تنظیم می کرده و گفته های آیت الله شریعتمداری را در آن به چاپ رسانده است:

«اعلیحضرت اطمینان داشته باشند همان مشکلاتی که امروز ایشان دارند ما هم داریم. من آرزو دارم که اعلیحضرت در مقابل این مشکلات تحمل و شکیبائی بیشتری داشته باشند تا مشکلات بر وفق مراد ایشان و در جهت مصلحت مملکت حل شود. چند روز قبل که نمایندگان اعلیحضرت ملک حسن با من ملاقات داشتند، به من گفتند که در مقابل اعلیحضرت کوتاه بیا. من صریحاً به آنها گفتم تمام تلاش من برای حفظ مقام سلطنت است و از آنها خواستم که به ملک حسن پیغام مرا بدهند و بگویند که ملک حسن به شاهنشاه ما قوت قلب بدهند که در مقابل مشکلات مملکتی استقامت بیشتری داشته باشند و برای آنکه حرفی هم زده باشم گفتم که از اعلیحضرت بخواهند که در انجام اصلاحات سرعت بیشتری به خرج دهند. یکی از پایگاههای مخالف رژیم سلطنتی ایران، نجف است که من صد در صد با این پایگاه مخالفم. من برای حفظ مملکت، دیانت و سلطنت فکر می کنم. من برای حفظ تاج و تخت و رژیم، متکی به قانون اساسی شده ام و راه میانه را انتخاب کرده ام. این راهی است که هم به نفع اعلیحضرت است و هم به نفع من و هم به نفع دستجاتی که مسیرشان با من یکی است و مانند من در باره ایران فکر می کنند. این راهی که من می روم به آن علت است که ابتکار عمل بدست تندروها نیفتد. اگر مرا در مسیر کاملاً موافق احساس کنند، دیگر نمی توانم مانند سدّی در مقابل تندروها عمل کنم. من باید ترتیبی بدهم که مرا قبول کنند و به همین جهت است که برای جلب گروهها و افکار عمومی در داخل و خارج از کشور می اندازم، چه اگر چنین نمی کردم وضعیت تندروها به جایی می رسید که مملکت را از میان می برد. من به آن جهت به قانون اساسی تکیه می کنم که بتوانم در باره حفظ تاج و تخت و مملکت بهتر تلاش کنم و بیشتر موفق باشم...»

«...اشخاصی که شجاعت داشته باشند و در مقابل خمینی و طرفداران او بایستند تعدادشان کم است. در این چند سال نحوه رفتار طرفداران او به صورتی بوده است که اکثر کسانی که جهت فکری آنها با من یکی است، یعنی با رژیم سلطنتی موافقت بشدت ترسیده‌اند... تشکلی هم بین آنها وجود ندارد و لذا نگرانند. باید ترتیبی فراهم آید و زمینه طوری مساعد گردد که کم‌کم و تدریجی ترس آنها کم بشود و بین آنان تشکلی به وجود آید تا بتوانند بطور متحد در مقابل نجف‌بایستند. این روش میانه‌روی من سبب خواهد شد که آنها به سمت من روی بیاورند و بتدریج این برنامه را در مسیر ایجاد تشکل و بدست آوردن قدرت بیشتر برای مبارزه علنی پیاده نمائیم و این‌البته برای آینده است. باید برای این تشکل تمام نیروها را جمع کنیم و راه کار آینده را پیدانمائیم...»

«...چه خوب است که این مسائل را دولت نه یکبار، بلکه چند بار به صورتهای مختلف برای مردم تشریح بکند. این کمک مؤثری می‌کند در اینکه به مردم نشان داده شود، چه خطراتی متوجه آنها و مملکت است. در این حالت مسئله جدا کردن و ایجاد نفاق مخالفین عملی می‌شود و مردم از بی تفاوتی خارج می‌شوند و آنوقت می‌شود آنها را متشکل کرد و علیه خمینی و تحریکات اوزمزمه‌های علنی را آغاز نمود. باید به مردم گفته شود که اگر این وضعیت ادامه پیدا می‌کرد، جان، مال و ناموسشان در خطر بود. این تفهیم باید به صورتهای مختلف از قبیل مقاله، در جراید و گفتار در رادیو- تلویزیون باشد...»

«...من با این کارهایی که انجام می‌دهم و مردم در زحمت قرار می‌گیرند مانند ایجاد اعتصاب، بستن بازارها، ایجاد هیاهو و تظاهرات و اخلال نظم صد در صد مخالفم. امروز در مجلس عزاداری برای پسر آیت‌الله گلپایگانی شعارهای تنیدی دادند. یک نفر که نزدیک من نشسته بود و با من هم عقیده بود، به شوخی اظهار کرد: ما به ظلمی که در گذشته وجود داشت طالب‌تر هستیم تا عدالتی که اینها وعده می‌دهند. من صریحاً می‌گویم که با خمینی و اعمال او مخالفم. تعدادی از علما به من مراجعه می‌کنند. با

بحث راجع به روش من و خمینی سؤال می‌کنند که آیا اختلافی داریم؟ من می‌گویم بلی. او مخالف شاه است در صورتیکه من اینطور نیستم. من به خمینی پیغام داده‌ام تو که بهانه‌های مختلف از دولت ایران می‌گیری، چرا در مقابل دولت عراق که حتی برای راه رفتن آدم می‌کشد و اگر مسلمانان بخواهند از نجف به کربلا بروند، آنها را به گلوله می‌بندند، ساکت هستید؟ در حالیکه دولت ایران اینهمه اقدامات مثبت انجام می‌دهد. من از خمینی ترسی ندارم اما طرفداران او دیوانه‌هایی هستند که بی‌پروا با اسلحه و نارنجک می‌کشند و خرابکاری می‌کنند. ما در منازلمان هم از آنها تأمین نداریم و باید حق بدهید که برای اینکه بتوانیم باقی‌بمانیم، باید بطور متعادل عمل کنیم تا مصون از تعرض باشیم و وظایف خود را نسبت به‌اعلیحضرت و مردم انجام‌دهیم...»

«...برقراری حکومت نظامی کار با ارزش و مفیدی است و باید باقی‌بماند. من صریحاً می‌گویم به‌عرض‌اعلیحضرت برسانید و به نخست وزیر هم بگوئید که هر چه می‌توانند مدت فرمانداری نظامی را طولانی‌تر کنند. البته مد روز شده که هر کاری را به دولت نسبت می‌دهند چنانکه سینمای آبادان را. متأسفانه افراد عامی زیاد هستند و تحت تأثیر تبلیغات عده‌ای کمونیست قرار می‌گیرند و به هر حال فرمانداری نظامی می‌تواند از تأثیر این تحریکات کم کند...»

«...من معتقد به آزادی تمام زندانیان نیستم. آنهایی را که اطمینان دارید بعد از آزادی تحریکات نمی‌کنند، آزاد کنید ولی بقیه را نگاه دارید، مخصوصاً کسانی را که اهانت به مقام سلطنت می‌کنند... تعداد زیادی خبرنگار به من مراجعه می‌کنند، جهت صحبت من با آنها تکیه به قانون اساسی است و در این زمینه پافشاری دارم، در حالیکه خمینی معتقد به رژیم و قانون اساسی نیست. در پاسخ سؤال خبرنگاران در باره پیشنهاداتم همواره بر بهبود اوضاع تکیه می‌کنم...»

۷- جنبش وارد مرحله جدیدی می‌شود

روز اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ اظهار نظر آیت‌الله شریعتمداری در مورد شوروی در مطبوعات چاپ می‌شود. آیت‌الله در این اظهار نظر گفته است که «ایران خواستار روابط حسنه با شوروی است». ایشان با اشاره به تأیید شوروی از انقلاب ایران، شایعات مربوط به ورود اسلحه از شوروی به آذربایجان را تکذیب کرده‌اند. لحن این اظهار نظر از موضع بسیار بالاست و طبیعی است که عکس‌العملی را بدنبال خواهد داد.

روز دوم اردیبهشت ماه شیخ صادق خلخالی مقاله‌ای علیه حزب خلق مسلمان در روزنامه اطلاعات می‌نویسد تحت عنوان «بهبانها را از دست خائنان باید گرفت». این مقاله را باید با مقاله جنجالی احمد رشیدی مطلق که در آذرماه سال ۵۶ علیه خمینی در روزنامه اطلاعات چاپ شده و موجب آغاز تظاهرات خونین گشت مقایسه کرد. انتخاب خلخالی برای حمله به حزب خلق مسلمان و نیز شخص شریعتمداری تصادفی نیست. او در روزهای آغاز انقلاب در واقع میرغضب حکومت جدید است و حتی مادرها برای ترساندن بچه‌هایشان نام خلخالی را می‌آورند. او ضمن اینکه روحانی و آذربایجانی است، از دشمنان قسم خورده روحانیون اصلاح طلب نیز به حساب می‌آید. مقاله خلخالی موجی از اعتصابات و اعتراضات عمومی آذربایجان و آذربایجانیان سایر نقاط ایران را به دنبال دارد. روز دوشنبه سوم اردیبهشت نیز حزب جمهوری اسلامی اعلامیه‌ای می‌دهد و اعلام می‌کند که حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان، هیچ ربطی به حزب جمهوری اسلامی ندارد. در اعلامیه تلویحاً گفته می‌شود حزبهای دیگر برای توطئه علیه جمهوری اسلامی هستند. بازار تبریز بسته شده و مدارس اعتصاب کرده‌اند و با اینکه آیت‌الله حکم‌آبادی و آیت‌الله شریانی اعلامیه می‌دهند که بازار باز شود ولی هنوز عصیانیت مردم از جسارت خلخالی فروکش نکرده و اعتصابات ادامه می‌یابد. تظاهراتی که سوم اردیبهشت علیه خلخالی شد، از نظر شکل و محتوی در تبریز بی نظیر بوده است. عین مقاله خلخالی را در اینجا می‌آورم:

« بهانه‌ها را از دست خائنان باید گرفت » (تیترا روزنامه)

بسمه تعالی شانه

«جمهوری اسلامی، و یا جمهوری خلق مسلمان ایران!

امام خمینی می‌فرمایند: جمهوری اسلامی نه کم و نه زیاد. حضرت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری می‌فرمایند: مقلدین من در حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ثبت نام کنند. افراد بی‌شماری از اقشار مختلف، از شهرها و دهات سؤال می‌کنند که این دو عنوان از نظر محتوی چه فرق دارد؟ جمهوری اسلامی که مورد توجه امام است، مگر نمی‌خواهد بدرد روز افزون ملت مسلمان ایران و یاباصطلاح خلق مسلمان ایران توجه داشته باشد. اصلاً مگر استقرار جمهوری اسلامی نه برای این است که آثار طاغوتی از میان ملت برداشته شود و بار سنگین و طاقت فرسائی که بر دوش ملت ستمدیده و طبقات زحمتکش گذاشته شده از میان برود؟ همهٔ اقشار ملت در رفاه و آسایش باشند، مسکن برای بی‌خانمان‌ها تهیه شود، کار برای بیکاران و بیمارستان برای بیماران و مدرسه برای نونهالان و دبیرستان برای دانش‌آموزان و خلاصه در یک کلام، مشکلات امروزی ما که در دوران دودمان ننگین پهلوی در جامعهٔ ما رسوخ کرده و مانند تارپود شیطانی همهٔ زوایای مرزوبوم را گرفته، از میان برداشته شود تا همگان در آسایش و برادروار مانند صدر اسلام انشاءالله زندگی پر از مهر و شفقت را کنار هم و با هم درغم و شادی ادامه دهند. همه با هم بکوشند تا فرهنگ غنی اسلامی، در جامعهٔ غرب زده و فلک زده و دیکتاتور زدهٔ ما کم‌کم جای خود را باز کند و همهٔ نابسامانی‌ها و بی‌فرهنگی‌ها، یکی پس از دیگری از میان برداشته شود، بنابر این آنچه که از جمهوری اسلامی توقع داریم که به همهٔ خواست‌های قانونی و شرعی ملت مسلمان ایران توجه داشته باشد و می‌خواهد با کمک همگان بر مشکلات پیروز گردد. شاید بفرض قاطع بتوان گفت که عنوان جمهوری خلق مسلمان ایران هم بدین منظور است، مخصوصاً با توجهی که تحت عنوان خلق مسلمان نهفته دارد، یعنی رفع مشکلات درماندگان و مستمندان. بنابراین آیا نزاع باصطلاح اهل فن، لفظی نخواهد بود، چون با حسن نیت و

درايت و قيادت و رهبري و دقت نظري كه در امام سراغ داريم و همه روزه در فرمايشاتشان با خلق مستضعف بدان اشاره مي‌كنند، همين است كه آثار طاغوتي از ميان برود و آثار پربركت اسلامي جاي آن را بگيرد و مسلماً حسن نيت و درايت طرفداران جمهوري خلق مسلمان هم جز اين نخواهد بود. روي اين اصل بايد گفت كه عنوان كردن دو حزب در ميان جامعه ما و با در نظر گرفتن بحران‌ها و بهانه‌ها كه بدست اشخاص غرض‌ورزميافتد، به هيچ وجه صلاح و مصلحت رهبران و جامعه اسلامي ما نيست. مخصوصاً از طرف زعمای روحانيت چون پر واضح است كه حضرت مستطاب آيت‌الله العظمي شريعتمداري كاملاً حسن نيت دارند، ولي همين دو حزب درست كردن اين معني را به ما مي‌فهماند كه ميان رهبران اختلاف نظر وجود دارد و از همين عنوان است كه شكست خورده‌ها استفاده مي‌كنند و شروع مي‌كنند در زير علم حزب جمهوري خلق مسلمان ايران سینه زدن، يعني مخالفت خود را با عنوان كردن اين حزب و تحت لوای آن اعلام مي‌كنند، كماينكه حاليه در بعضي از نواحی دیده شده طرفداران حزب منحلۀ رستاخيز و جاويدشاه گويان و يا ساواكي‌های شناخته شده، با گرايش به طرف جمهوري خلق مسلمان ايران در واقع با اصل جمهوري اسلامي مي‌خواهند مخالفت كنند. البته نا گفته نماند آنها مي‌خواهند به مقصد شيطاني خود برسند ولو به قيمت بر باد دادن آبروي روحانيت و به نابودي كشاندن آن. بنا بر اين بايد تذكر داده شود كه حضرات آيات، خود پيش قدم شوند، كماينكه در رفتارندم پيشقدم شدند و اعلام نمودند كه به غير از جمهوري اسلامي به هيچ عنوان ديگري رأي نخواهند داد و بدینوسيله اعلام دارند كه هدف يكي است و جمهوري اسلامي مورد توجه همگان مي‌باشد تا از اين رهگذر بهانه‌های بهانه‌جویان و نقشه‌های خائنانۀ آنها نقش بر آب شود و اختلاف زدوده شود و ملت يکپارچه و با اتحاد و همبستگي كامل به پيش رود و جامعه نوين اسلامي را بتواند در منطقه خاورميانه پياده کند.»

مقاله شيخ صادق خلخالی در روزنامه اطلاعات (۲ اردی‌بهشت ۱۳۵۸)

تظاهرات عظیم مردم تبریز در روز سه شنبه چهارم اردیبهشت به طرفداری از آیت‌الله شریعتمداری که طی آن یک قطعنامه هشت ماده‌ای به تصویب عموم رسید به جنبش طرفداران شریعتمداری اعتبار و حیثیت فوق‌العاده داد. خواسته‌های مطرح شده در قطعنامه کاملاً حساب شده تنظیم گردیده و نظر به اینکه از طرف مردم آذربایجان می‌باشد در واقع منشور خواسته‌های ملی آذربایجانیان است. در قطعنامه با اشاره به انتظار مردم از انقلاب هر گونه دیکتاتوری و سلب آزادی از مردم محکوم گردیده و اعلام شده است که با تمام قدرت علیه دیکتاتوری مبارزه می‌کنیم. انحصارطلبی سیاسی محکوم شده و حفظ حقوق افراد و جمعیت‌ها خواسته شده است. گفته شده است که سیستم تک حزبی محکوم است و از طرف هر کس مطرح شود با آن مبارزه خواهیم کرد. خواسته شده به اعتقادات و عقاید دیگران احترام گذاشته شود. نفاق‌افکنی محکوم شده و شرکت همه مراجع در سرنوشت مملکت و انقلاب خواسته شده است و بعد از محکوم کردن خلخالی و روزنامه‌اطلاعات از دولت خواسته است که مفاد قطعنامه را سریعاً اجرا کند. دو شعار اصلی این تظاهرات عبارت بودند:

ما همه سرباز شریعتمدار ارتش جانباز شریعتمدار!

شیخ صادق خلخالی اعدام باید گردد!

این تظاهرات مسلحانه بوده و کلیه واحدهای نیروهای مسلح در تبریز و حومه با سلاح در تظاهرات شرکت کرده بودند و همان‌ها هم شعار «ما همه سرباز شریعتمدار» را می‌دادند. هر کدام از آن نیروها از پلیس گرفته تا ارتش و نیروی هوایی و ژاندارمری اعلامیه حمایت از شریعتمداری می‌دادند. از طرف گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی نیز اعلامیه‌های پشتیبانی از شریعتمداری داده می‌شد. این تظاهرات که توسط حزب خلق مسلمان سازماندهی اولیه شده بود، بصورت غیر قابل انتظاری فراگیر شد و چون همه از خلخالی به خاطر جنایاتش نفرت داشتند از ته دل علیه او شعار می‌دادند. در آن روز هر کس حرفی برای گفتن و فریاد کردن داشت، در این تظاهرات گفت و فریاد کشید. حتی شعار دادند:

«خمینی بت شکن، بت شده‌ای خود شکن!»

یکی از استثنائات تظاهرات روز سه شنبه این بود که اعلامیه کوتاهی نیز بنام سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، بظرفداری از خواسته‌های مردم آذربایجان و علیه خلخالی و دیکتاتورمنشی‌های رژیم جدید از طریق بلندگوئی در چهارراه آبرسانی تبریز خوانده شد. این موضوع برای همه فدائیان خلق در تبریز عجیب بود زیرا با وجود شرکت خودبخودی هواداران و اعضای فدائیان خلق در این تظاهرات هیچیک از مسئولین یا فدائیان شناخته شده چنین اعلامیه‌ای نداده بودند و از وجود آن نیز بی‌اطلاع بودند. هفته بعد یک افسر جوان پلیس راه که هوادار فدائیان خلق بود برای نویسنده این سطور تعریف کرد که شخصاً چنین پیامی را تهیه کرده و چون ماشین و بلندگوی پلیس راه نیز در اختیار او بوده است بدون مشورت و اجازه گرفتن از کسی اعلامیه را خوانده است و توضیح می‌داد که چون تعداد زیادی از بچه‌های فدائی را دیدم که در تظاهرات شرکت داشتند و خواسته‌ها را نیز عادلانه می‌دانستم لذا فکر کردم حتماً سازمان فدائی موافق تظاهرات است و حمایت آن را اعلام کردم و اصلاً متوجه نبودم که این کار من از نظر سیاسی چقدر اهمیت داشته است.

گزارش روزنامه اطلاعات را از این تظاهرات که خود روزنامه اطلاعات نیز طی آن محکوم شده و قطعنامه‌های اول و دوم و اعلامیه آیت‌الله شریبانی و نیز تظاهرات قم را از خود روزنامه اطلاعات نقل قول می‌کنم. باید توجه داشت که روزنامه اطلاعات کاملاً در دست آدمهای خمینی و خلخالی بود و علیه حزب خلق مسلمان موضع داشت، با اینهمه مجبور شده است بخشی از حقایق را منعکس نماید:

*«اجتماع پرشکوه مردم تبریز و قم به طرفداری از آیت‌الله العظمی شریعتمداری
تبریز- خبرنگار اطلاعات*

از بامداد دیروز، مردم تبریز گروه گروه از محله‌ها به راه افتادند و تظاهرات آرامی را در قالب راهپیمائی آغاز کردند و به طرفداری از حضرت آیت‌الله العظمی آقای سید کاظم شریعتمداری مرجع عالیقدر شیعیان جهان، از چند خیابان گذشتند و با اعتراض به مقاله‌ای به قلم آیت‌الله خلخالی که در روزنامه اطلاعات چاپ شده بود، از دولت خواستند که میدان

به اینگونه تفرقه اندازان در بین روحانیون و مراجع تقلید ندهد. شرکت کنندگان در این تظاهرات چند صد هزار نفری، عکسهایی از حضرت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری را با خود حمل می‌کردند و پشتیبانی خود را از ایشان اعلام می‌کردند. دیروز به همین مناسبت بازار تبریز و بیشتر مغازه‌های شهر و مدارس تعطیل بود. در پایان این راهپیمایی قطعنامه‌ای در ۸ ماده قرائت شد. متن قطعنامه راهپیمایی دیروز مردم آذربایجان بشرح زیر است:

۱- انقلاب ایران، انقلاب اسلامی و اصیل بوده که تمام قشرهای مردم ایران در آن شرکت داشته و از همه بیشتر مردم آذربایجان در شکوفائی آن سهمیم بوده‌اند. منظور از انقلاب سقوط رژیم دیکتاتوری و برقراری جمهوری عدل اسلامی بوده است که در سایه آن تمام قشرهای ملت در کمال آزادی و آسودگی بسر برند. از اینجهت هرگونه دیکتاتوری و سلب آزادی را شدیداً محکوم نموده و با آن قاطعانه مبارزه می‌کنیم.

۲- در جمهوری اسلامی حقوق تمام افراد و جمعیتها بایستی کاملاً محفوظ باشد و از این جهت نه‌انحصار طلبی سیاسی .

۳- سیستم تک‌حزبی با روح اسلام و دموکراسی مخالف بوده و از ناحیه هر گروه و دسته و شخصی مطرح گردد، محکوم بوده و باین فکر شدیداً مبارزه می‌کنیم.

۴- طبق حکم محکم قرآن «در جامعه اسلامی برخورد افکار و عقاید تنها بایستی با برهان و موعظه و جدال فکری به طریقه نیکو انجام گردد.» جنجال و هو و تهمت و افترا شدیداً محکوم بوده و خواهد بود.

۵- آقای صادق خلخالی با تهمت و افترا، سخنان مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی را (که سخنانی در تأیید حکومت جمهوری اسلامی القا فرموده‌اند نه حزب جمهوری اسلامی) و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی آقای شریعتمداری را (که در پاسخ مردم در باره احزاب اسلامی مرقوم فرموده‌اند) تحریف نموده و نسبت به میلیونها نفر

افراد حزب جمهوری خلق مسلمان ایران با تهمت و افترا ناسزاگوئی کرده‌اند. ما هرچه زودتر خواستار محاکمه نامبرده در یک دادگاه صالح اسلامی می‌باشیم.

۶- هرگونه نفاق‌افکنی را محکوم نموده اتحاد و اتفاق مراجع تقلید و شرکت فعال آنان در سرنوشت مملکت و در پیشبرد اهداف انقلاب و تداوم بخشیدن به آن خواستاریم.

۷- روزنامه اطلاعات با نقش نفاق‌افکنانه خود، همواره در جهت ایجاد تفرقه در ملت کوشیده است. اگر این خط مشی تعقیب شود ملت ایران تکلیف خود را باینگونه مطبوعات یکسره خواهد کرد.

۸- این قطعنامه در ۸ ماده مورد تأیید قاطبه اهالی آذربایجان قرار گرفته و اجرای سریع مواد آن را از دولت اسلامی و رهبران انقلاب خواستارند.»

گزارش روزنامه اطلاعات با مطالب زیر ادامه پیدا می‌کند:

«بازار باز شد»

تبریز- در پی اعلامیه‌های آیت‌الله حکم‌آبادی و آیت‌الله شریانی دو تن از روحانیون طراز اول آذربایجان، از صبح امروز، بسیاری از مغازه‌های تبریز باز شد و بازاریان و کسبه کسب و کار خود را از سر گرفتند. حجت‌الاسلام وحدت یکی از روحانیون تبریز، در گفتگوی تلفنی با خبرنگار ما گفت: صبح امروز مردم تبریز با تلفن برای بازگشایی و دایر کردن محل کسب خود، کسب تکلیف می‌کردند و ما اعلام کردیم که آنان کماکان مغازه‌های خود را باز کنند و به کارشان ادامه دهند.

ساعت ۸،۳۰ دقیقه صبح امروز بیشتر مغازه‌های تبریز باز شده بود و مدارس نیز شروع بکار کردند. همچنین گروهی از مردم برای شکایت از نویسنده مقاله، به منزل آیت‌الله شریانی رفتند.

اجتماع در قم

پیش از ظهر و بعد از ظهر دیروز گروهی از طرفداران حضرت شریعتمداری، در مقابل دفتر نمایندگی روزنامه اطلاعات در قم به چاپ مقاله آیت‌الله خلخالی اعتراض کردند. این گروه بیانیه‌ای برای چاپ در اختیار روزنامه اطلاعات گذاشتند. در این بیانیه پس از آنکه اجتماع کنندگان توطئه کنندگان شاه‌فراری، امپریالیسم بین‌الملل و صهیونیسم جهانی را محکوم کردند، نوشته‌اند:

مقاله شیخ صادق خلخالی در زمینه تک‌حزبی که خواسته خلخالی است و تحریف کلمات مراجع بزرگ، آیت‌الله‌العظمی خمینی و آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری است که مسائل حزب را در زمینه نظام حکومت جمهوری اسلامی به اصطلاح خلط مبحث کرده است. در این بیانیه همچنین آمده است: از آیات عظام و جراید و مقامات مسئول، خواستار محاکمه شیخ صادق خلخالی هستیم و از روزنامه اطلاعات خواستند ضمن ارسال اصل مقاله به خدمت مراجع بزرگ تقلید، در درج مطلب دقیق باشند تا مثل دوران طاغوت، مطالب غیرقانونی و خلاف شرع در باره رهبران مذهبی درج نشود.

این گروه همچنین تقاضا داشتند آیت‌الله خلخالی در امور کمیته‌های انقلاب دخالت نکند. در پایان بیانیه آمده است، اگر خواسته ما عملی نشود، در منزل رهبر بزرگ، آیت‌الله‌العظمی خمینی و منازل مراجع عالی‌قدر آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری و آیت‌الله‌العظمی گلپایگانی و آیت‌الله‌العظمی نجفی مرعشی و در نخست وزیری به تحصن خواهیم پرداخت.

اطلاعات در همان صفحه متن قطعنامه دیگری را نیز منعکس کرده است:

«قطعنامه دوم مردم تبریز»

در پایان راهپیمایی عظیم مردم تبریز که دیروز انجام شده این قطعنامه نیز توسط آقای کرمی قرائت گردید:

بر صاحبان عدل و بصیرت و ایمان و عقیدت پرواضح و روشن است که مبارزات ملت ایران علیه ظلم و استبداد به رهبری مراجع عظام و رهبران دوراندیش و آگاه در مدتی کوتاه مراحل حساس خود را طی نمود و به حمدالله با تأییدات خداوند متعال مثمر و واقع شده و به نحوی که افکار جهانیان را به خود جلب نموده است و در این خصوص هیچگونه جای شک و تردید نیست که هر یک از مراجع تقلید و آیات عظام «کثرالأمثالهم» در این انقلاب مقدس دارای سهمی بزرگ و خدمتی بسزا هستند و این نتیجه عالی در اثر اتحاد و هماهنگی و همبستگی رهبران دینی نصیب ملت ایران بوده است و مسلم است که بین رهبران دینی کوچکترین اختلاف و شکافی وجود ندارد. هدفشان یکی است و کاملاً خدائی و قربه الی الله است چون مسلماً این نکته مورد توجه روحانیت آگاه و بیدار است که در راه نیل به هدف بیش از هر چیز در این قیام مقدس به اتحاد و یگانگی و صمیمیت نیاز دارد ولی گاهگاهی ایادی مرموز و نفاق افکن و ماجراجو از آستین اشخاص مغرض و احياناً در لباس مقدس روحانیت بیرون می آید و می خواهند که در صفوف متشکل ملت مسلمان ایران رخنه کنند و بطور غیرمستقیم یا غیرمستقیم به ساحت مقدس مراجع عالیقدر جسارت و اهانت روا می دارند تا آنجا که به رهبر مجاهد و عالیقدر حضرت آیت الله العظمی آقای شریعتمداری که مورد احترام جهان اسلام است بوسیله مطبوعات و غیره تلویحاً توهین کرده و قلوب مسلمانان و ارادتمندان را جریحه دار می نماید. لذا ماملت مسلمان در آذربایجان با یک راهپیمائی آرام به این عمل شرم آور اعتراض نموده و طی این قطعنامه خواسته های خودمان را در چند مورد اعلام می داریم:

- ۱- قطع ایادی مرموز و تفرقه انداز و طرد ایشان از حریم مقدس روحانیت.
- ۲- تشکیل شورای روحانیت و پخش مقالات در رسانه های تبلیغاتی پس از تصویب و صلاح دید شورای روحانیت.
- ۳- حفظ عفت زبان و قلم مخصوصاً از کسانی که ملبس به لباس روحانیت هستند و عدم مداخله اشخاص ناروا به امورات سیاسی و دینی.

۴- خودداری مطبوعات و روزنامه‌ها از چاپ کردن نوشته‌هایی که از اشخاص معلوم‌الحال بدست آنان میرسد و حفظ حرمت رهبران عالیقدر.

۵- عذرخواهی از رهبر عالیقدر و گرانمایه حضرت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری و از همه رزمندگان مسلمان در انقلاب اصیل اسلامی که به عضویت حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان در آمده‌اند.

۶- رسانه‌های گروهی همه حوادث و وقایع را که در آذربایجان و سایر نقاط اتفاق می‌افتد بدون در نظر گرفتن منطقه و بدون تبعیض و سانسور چاپ کنند.»

اعلامیه آیت‌الله شریبانی در همین شماره اطلاعات نیز حاوی نکات مهمی است:

«اعلامیه آیت‌الله شریبانی»

تبریز- آیت‌الله شریبانی دیروز اعلامیه‌ای خطاب به مردم آذربایجان صادر کرد و ضمن سپاسگزاری از انجام مراسم و وظایف شرعی و اخلاقی آنان از خداوند برای مردم آذربایجان توفیق بیشتری مسئلت نمود و مردم را به ادامه کسب و کارشان دعوت کرد. متن اعلامیه بشرح زیر است:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم با کمال تشکر و تقدیر از حسن نیت و اظهار اخلاص اهالی شریف و متدین آذربایجان و اینکه در همه حال و در تمام شئون در انجام مراسم و وظایف شرعی و اخلاقی همیشه پیشقدم بوده‌اید بسیار سپاسگزاریم و از خداوند متعال برای شما و برادران دینی مزید توفیق را مسئلت دارم. در پیشامد اخیر خلاف و فضولی به مقام روحانیت و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله‌العظمی‌آقای شریعتمداری و حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران که یکی از احزاب عمده مملکت است، بطور قاطع و در اسرع وقت عکس‌العمل به این عظمت هر چه بیشتر مورد اعجاب و تحسین است. ناگزیرم جهتی را متذکر شوم که تمام اقشار مملکت و مراجع بزرگ و روحانیت یک هدف و یک‌مرام و بعنوان اهداف اسلامی پیش می‌روند و کوچکترین شکافی نیست و اگر گاه و بیگاه حرفها

و کلماتی از بعضی مفسدین و مغرضین و بقایای رژیم فاسد شنیده می‌شود، ساخته و پرداخته افکار مسموم دیگران و ایادی استعمار است. هر چه بیشتر صفوف خود را منظم و فشرده‌تر نمائید. در مقابل اخلا لگران و فرصت طلبان آگاه و بیدار باشید که هرگز مجال تحریک و افسادی به آنان داده نشود. در خاتمه مکرر از تمام طبقات و برادران دینی تشکر نموده و از شما می‌خواهم که به جهت رفاه حال عموم و لزوم فعالیت بازاری و اقتصاد بسر کارهایتان برگردید و مغازه‌ها را باز نموده و مشغول کسب و کار خویش گردید. خداوند متعال برای شما عزت و خیر عنایت فرماید.

والسلام علیکم ورحمت‌الله وبرکاته- ۲۵ شهر جمادی الاول

۱۳۹۹ هجری - عبدالحمید شریانی»

قدرت‌نمائی حزب خلق مسلمان در برابر حزب جمهوری اسلامی و خمینی که با موفقیت همراه بود، نفس تازه‌ای به این حزب داد. دفتر مرکزی حزب خلق مسلمان در بلوار منجم که مقرر سابق حزب رستاخیز بود، به ستاد فرماندهی طرفداران شریعتمداری تبدیل می‌شود. در این موقع جمعاً سی و شش کمیته اسلامی در تبریز وجود داشت که بیست و هشت کمیته در دست خلق مسلمان بود. بقیه کمیته‌ها عموماً توسط مجاهدین، اُمّتی‌ها، حجّتی‌ها و حتی یکی از کمیته‌ها توسط قاچاقچیان مواد مخدر اداره می‌شد و همه‌شان کمیته امام نامیده می‌شدند. در میان این هشت کمیته تنها کمیته مرکزی امام مستقر در کنسولگری آمریکا توسط حزب‌اللهی‌ها اداره می‌شد. سرپرستی این کمیته را شخصی بنام علی بقائی از زندانیان سیاسی زمان شاه به عهده داشت. علی بقائی که در محله خطیب کوره آجرپزی داشت از فعالین سابق انجمن حجّتی‌ها بوده و به اتهام داشتن رابطه با یک مجاهد زندانی شده بود. علی بقائی کمیته مرکزی را در مدت کوتاهی به شکنجه‌گاهی مخوف تبدیل کرد و بعدها در جریان خلع سلاح کمیته‌های شریعتمداری توسط پاسداران اعزامی از تهران نقش بسیار فعالی داشت. اکثر کمیته‌های شریعتمداری توسط نظامیان باسابقه اداره می‌شد و هر کمیته‌ای نیز یک رئیس ملا داشت. گروه‌های بی شماری از مردم روستاها و شهرهای دیگر آذربایجان به کمیته‌های شریعتمدار از جمله به کمیته اصلی خلق مسلمان در بلوار منجم مراجعه و تقاضای اسلحه می‌کردند ولی شریعتمدار مخالف مسلح کردن مردم بود و بیشتر

مایل بود کارهای نظامی به عهده نظامیان حرفه‌ای باشد اما آموزش نظامی در همه کمیته‌ها صورت می‌گرفت و تعدادی از طرفداران شناخته شده فدائی نیز در کمیته‌های شریعتمداری آموزش دیدند و کارت کمیته دریافت کردند.

هرچه زمان می‌گذشت جنبش رنگ ملی بیشتری بخود می‌گرفت. خلق مسلمان شعار شوراهای استانی را مطرح می‌کرد که همان انجمن‌های ایالتی و ولایتی است. در راهپیمائی‌ها به زبان آذربایجانی شعار داده می‌شد و دفاع از سایر ملیتهای ایران بیشتر می‌شد و شریعتمداری نیز در مورد مسائل اساسی کشور اظهارنظرهای جدی می‌کرد. برای آشنائی با مواضع آنروز ترجمه مصاحبه شریعتمدار باگاردین را به نقل روزنامه «خلق مسلمان» عیناً می‌آورم:

مصاحبه آیت‌الله شریعتمداری با روزنامه گاردین

«آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری در باره اوضاع کشور نظر دادند

اخیراً خانم «لیزتر گود» خبرنگار روزنامه انگلیسی‌زبان گاردین، مصاحبه‌ای با حضرت آیت‌الله‌العظمی شریعتمداری بعمل آورده که ذیلاً به درج آن می‌پردازیم.

سؤال: نظر آیت‌الله در باره مطبوعات و آزادی آنها و وضعی که اخیراً برای روزنامه آیندگان بوجود آمده چیست؟

جواب: همینطور که کراراً در این مورد جواب داده‌ایم روزنامه‌ها و بطور کلی مطبوعات باید دارای مبنا و اصول باشند. بر خلاف مبانی اسلام چیزی ننویسند و قوانین را محترم شمارند. اخبار را چه داخلی و چه خارجی بطور صحیح و بدون تحریف درج کنند و در ترجمه و نقل مطالب رعایت امانت را بنمایند و در شرایط موجود ایران که در یک دوره انتقال قدرت از استبداد و استثمار و خودکامگی به آزادی و استقلال و عدالت هستیم،

مطبوعات معیارهای اسلامی را باید کاملاً در نظرگیرند و از آنچه که باعث نیرومندی و آگاهی و یکپارچگی مردم در چهارچوب جمهوری اسلامی است دریغ نورزند و بدانند که در این برهه از تاریخ حساس ایران، نقش مطبوعات بسیار خطیر و سازنده است و مسئولیت آنان در بالا بردن رشد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه ما بسیار سنگین و دشوار است و اما وضعی که اخیراً برای پاره‌ای از مطبوعات پیش آمده اطلاعی از اصل قضیه آنها نداریم که چه چیزی منتشر ساخته‌اند که تولید سر و صدا کرده است ولی آنچه که مسلم است اگر مردم مطالب روزنامه یا مجله‌ای را نپسندیدند و موافق طبع و سلیقه خود ندیدند، می‌توانند از خریدن آن خودداری کنند و آن را نخوانند و اگر مطالب نادرست و اشتباهی درج کرده باشد بگونه عملی و منطقی در صدررفع اشتباه و رد مطالب اقدام نمایند اما ریختن به دفتر مجله و روزنامه و تهدید و ارباب و صدمه زدن و یا دفتر و نمایندگی روزنامه را به آتش کشیدن و شیشه‌های آن را خرد کردن موافق با اصول انسانی و اسلامی نیست.

در زمان طاغوت چند مورد پیش آمد که روزنامه‌ها دروغها و جعلیاتی برای ما چاپ کردند. همان زمانها وقتی که نادرست بودن مطالب و رد آنها را به روزنامه‌ها دادیم، از درج خودداری کردند و دروغهای نسبت داده شده را تکذیب نکردند. ما خودمان ناگزیر شده بودیم مطالب بیابیه و اطلاعیه‌بدهیم و مردم را در جریان بگذاریم. اصولاً در اینگونه موارد وظیفه دولت است که قاطعانه دخالت کند و نگذارد مردم خودشان راساً دخالت کنند زیرا اگر مردم بخواهند هر کدام با نظر و سلیقه مخصوص بخود در باره سرنوشت یک روزنامه یا مجله تصمیم بگیرند کار به هرج و مرج و برهم خوردن نظام امور کشور می‌کشد و دولت نیز ضعیف می‌گردد. پس چه بهتر این قبیل امور را برای حل قانونی و اساسی آن مردم به دولت واگذارند و از او بخواهند.

سؤال: در تشییع جنازه آیت‌الله مطهری، آقای رفسنجانی مطالبی بر علیه چپی‌ها و گروه‌های دمکراتیک بیان داشتند. نظر جنابعالی در این خصوص چیست؟

جواب: چنین مطلبی نشنیده‌ایم و الان بی‌اطلاعیم و اگر ایشان مطالبی گفته باشند بر اساس همان «آزادی» است که همه از آن سخن می‌گویند و طبعاً آقای رفسنجانی هم می‌توانند نظر شخصی خود را آزادانه بیان کنند.

سؤال: قبلاً انتقاد می‌شد که دولت موقت دولت ضعیفی است. به نظر حضرت آیت‌الله این ضعف از چیست؟

جواب: چنین مطلبی نشنیده‌ایم و از آن بی‌اطلاعیم و اگر ضعف او دخالت‌های بی‌رویه پاره‌ای از کمیته‌ها و تشکیل دادگاه‌های خارج از حیطه دولت است که عملاً قسمتی از نیروی دولت را در اختیار گرفته‌اند و گاهی اوقات باعث اصطکاک‌هایی هم می‌شوند. یکی دیگر از علل ضعف، وضع بخصوص مملکت است که اعتصابات طولانی و انقلابات گذشته به همانگونه که منافی در پیروزی جنبش و نابودی طاغوت داشته آثاری هم در بهم خوردگی نظم و نظام کارها و ضعیف شدن ارتش و تحلیل رفتن کارآیی قوای انتظامی و موجبات بیکاری گروهی از مردم را به دنبال داشته است و اینها مطالب ساده‌ای نیستند و مسلماً دولتی که در چنین شرایطی روی کار آمده با مشکلات و معضلات عدیده دیگر نیز مواجه است که خوشبختانه با پشتکار و صداقت و ایمان و دلسوزی در بهبود بخشیدن اوضاع و نظم و نظام دادن به امور مملکت، شدیداً مشغول است و امید است که مشکلات بتدریج مرتفع گردد. البته ذکر این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که فعلاً در دستگاه دولت شاید افراد معدودی هم باشند که دارای تجربه کافی در مسئولیتی که به عهده گرفته‌اند نیستند و از باب ناچاری جزو دولت شده‌اند و این خود تا اندازه‌ای در ضعف دولت مدخلیت دارد، البته نکاتی که گفته شد علت‌هایی نیست که بر اساس آنها دولت را مورد سرزنش و ملامت قرار داد زیرا این مشکلات زائیده انقلاب و جبر زمان است و مسلماً دولت هم باید با دقت بیشتری به کارها رسیدگی کند و مشکلات را شناسایی کرده و در حل آنها بکوشد. در شناسایی مشکلات و دقت عمل نباید خدای ناکرده خود نیز به مشکلات بیفزاید مثلاً اخیراً از قول معاون نخست‌وزیر شنیده شد که تصمیمی گرفته‌اند که آخرین وکلای مجلسین منحل را از تمام حقوق اجتماعی محروم کنند و حتی این کار را در باره وکلای نسبتاً مخالف دولتهای گذشته و منتقدین رژیم طاغوتی نیز اعمال خواهند کرد.

به نظر ما این تصمیم، تصمیم درستی نیست. این کار دارای دو جنبه منفی می باشد یکی اینکه وضع چنین قانونی ظالمانه است یعنی این قانون در باره اشخاص خوب و اشخاص بد و عمل خوب و عمل بد یکسان است و همه با یک چوب رانده می شوند. ثانیاً اجرای چنین قانونی اندیشه و افکار همه کسانی را که در حقوق انسانی و اسلامی سیر می کنند مخدوش ساخته و آنان را نیز به قانون اسلامی و دولت اسلامی بدبین می نماید. البته اگر شخصی و اشخاصی در میان وکلای گذشته وجود دارد که فاقد صلاحیت هستند می توان آنها را کنار گذاشت ولی قانون را شامل همه آنها کردن و با یک چشم به همه آنها نگرستن کار درستی نیست و در صورت چنین وضعی پس چه بهتر بگوئیم که اینان از تابعیت ایران خارج شوند و شناسنامه خود را پس بدهند و خاک دیگری را انتخاب کنند.

سؤال: شما تصور می کنید که امروز حقوق همه مردم و حتی مردم عادی در ایران به نحو مطلوب رعایت می شود؟

جواب: در گفتار چرا ولی در عمل چنین نیست و فعلاً به آنگونه که مورد نظر اسلام است حقوق همگان رعایت نمی شود البته مقداری از آن مربوط به دوره انتقال است ولی شک نیست که در کنار آن قصورهائی هم می شود زیرا وضعی خراب شده و وضعی جدید باید بر روی خرابه ها ساخته شود و قهراً در میان این دو مرحله واقع شده ایم که حقوق هم پایمال می شود ولی امیدواریم که بتدریج حقوق همه مراعات شود و مردم نیز با یکپارچگی و وحدت کلمه دولت را در رفع مشکلات و احقاق حقوق عامه یاری نمایند.

سؤال: به نظر حضرت آیت الله آیا روحانیت باید در رهبری ملت نقشی داشته باشد و اگر چنین است این رهبری تا چه زمان خواهد بود؟

جواب: در اسلام شرط نیست که حتماً روحانیت باید در کارها دخالت کند و حضور افراد روحانی در کارها مانند حضور و شرکت دیگر طبقات مملکت است و هیچ فرقی ندارد منتها مراجع در دو مورد می توانند اقدام بکنند یکی اینکه اگر در مملکت عملی و قانونی برخلاف مبانی اسلام در جریان باشد و یا تصمیمی برخلاف قانون اساسی مملکت و برخلاف مصالح ملت در شرف اتخاذ و تکوین باشد مرجع دخالت می کند و مانع این رفتار

و اعمال می‌گردد. مورد دیگر که مرجع حق دخالت دارد درجائی است که کاری باید انجام گیرد ولی مباشر و مسئول ندارد مانند سقوط طاغوت و لزوم تشکیل یک دولت که مجلسی نبود، رئیس جمهوری نبود، قانونی نبود و وضع مملکت را نمی‌شد بدون سرپرست و اداره کننده گذاشت لذا مرجع در این مورد دخالت می‌کند و دولتی را برای اداره مملکت تشکیل می‌دهد ولی در موارد دیگر شرط نیست که حتماً خود مرجع متصدی کارها باشد بلکه بر اجرای صحیح قوانین نظارت خواهد داشت ولی باید بدانید که در مذهب شیعه مقام مرجعیت بالاتر از مقام دولتها و ریاست جمهوری است و حتی شرط رسمی و قانونی بودن یک دولت اسلامی اینست که مراجع تقلید آن را از نظر اسلامی تأیید کنند البته این ویژگی خاص مذهب شیعه است و در دیگر مذاهب اسلامی چنین نیست و موضوع دیگر اینست که از جامعه روحانیت غیر از مراجع اگر افرادی دارای شرایط احراز مقامی در کارهای اداری و اجتماعی و سیاسی و حتی رهبری دولت اسلامی باشند می‌توان از وجود آنان استفاده کرد.

سؤال: در حال حاضر مراجع چه نقشی در دولت و رهبری آن دارند؟

جواب: شخص اینجانب هیچگونه مداخله‌ای در کارهای دولت ندارم، البته گاهی اوقات از باب ارشاد و راهنمایی مطالبی را متذکر می‌شوم

سؤال: آیا حضرت آیت‌الله در مورد طرح پیشنهادی قانون اساسی جدید که اخیراً در جراید چاپ شد نقشی داشته‌اند؟

جواب: پیش‌نویس آن را مدتی قبل برای ما فرستادند و آن را مطالعه کردیم و در چند مورد نظریاتی داشتیم که بر آن حاشیه زدیم و پس از آن دیگر خبری نداریم ولی با ملاحظاتی که به آن اضافه شود پیش‌نویس بدی نخواهد بود. در این پیش‌نویس آزادی انتخابات که در آن نمایندگان واقعی ملت به مجلس بروند در نظر گرفته شده و پس از استقرار مجلس نمایندگان ملت به هر دولتی که اعتماد پیدا کنند و رأی بدهند روی کار خواهد آمد. در این پیش‌نویس ریاست جمهوری با انتخاب مردم صورت می‌گیرد و خلاصه نقش مردم و اراده ملت سرنوشت قانونی و اداری مملکت را تعیین می‌کند.

سؤال: اخیراً روزنامه «بامداد» با جنابعالی مصاحبه‌ای انجام داده بود که دو روزنامه کیهان و اطلاعات عیناً آن را چاپ کردند که مورد استقبال قرار گرفت. خواستم حضرت آیت‌الله قدری بیشتر و روش‌تر در مورد اوضاع و احوال فعلی مردم و مملکت و تعقیب مجرمین و مسئله ترک تعقیب صحبت بفرمائید.

جواب: پس از مبارزات بی‌امان مردم ایران علیه استبداد و خودکامگی اکنون که ملت به پیروزی رسیده از ظلم و بی‌عدالتی متجاوزان پنجاه سال نظام طاغوتی بشدت عصبانی و ناراحت است و حق با مردم است و طبعاً مجرمین باید تعقیب شوند و به مجازات واقعی برسند. به نظر ما غضبناک بودن و تعقیب و محاکمه مجرمین تا آنجا درست و مورد قبول است که از حدودی که اسلام و قوانین مملکتی ایجاب می‌کند تجاوز ننماید و با تکیه این مطلب که در گذشته استبدادیان از این هم بدتر کرده‌اند و یا هنگام انقلاب در چند کشور شرقی و غربی مردم زیادی را کشته‌اند و چنین مطالبی را خدای ناکرده بخواهیم مجوزی بر کار خود و الگویی بر محاکمات بگیریم به هیچوجه صحیح نیست، بلکه باید همواره به‌خاطر داشته باشیم که انقلاب ملت ایران یک انقلاب اسلامی بود و ما مسلمان هستیم و دین ما اسلام و محاکمات ما نیز باید کلاً با ضوابط و قوانین اسلامی صورت پذیرد، لذا تصور می‌کنیم که باید جرم‌ها طبقه‌بندی شود و روشن گردد که چه جرمی موجب قتل است و چه جرمی موجب حبس و چه جرمی موجب تبعید می‌شود و چه جرمی موجب تعقیب و بازداشت می‌باشد و از این قبیل موضوع دیگر اینست که رژیم و حکومتی متجاوز از پنجاه سال در این مملکت جریان داشت و مردم مجبور بودند که با چنان دستگاهی کار کنند حتی افرادی که مورد ظلم و تعدی و فشار و محرومیت واقع می‌شدند ناگزیر بودند که برای انجام کارشان به همان رژیم و دستگاه مراجعه کنند. مردم در آن زمانها از همان رژیم شناسنامه می‌گرفتند هنگام مسافرت به خارج با گذرنامه آنها مسافرت می‌کردند. تمام تجار و کسبه عموماً با دریافت پروانه کسب و کار همان رژیم مغازه داشتند، مرکز تجاری داشتند و واردات و صادرات در این مملکت با موافقت دستگاههای اجرائی همان رژیم امکان‌پذیر بود. طی سالیان دراز طبقات مختلف مردم ایران با اجازه سازمان اوقاف رژیم منحوس و با ضوابط و معیارهای اوقاف کذائی به حج و عتبات رفته‌اند و کادر آموزشی مملکت در

مدارس و مؤسسات آموزشی و دانشگاههای رژیم با برنامه‌های آموزشی همان نظام طاغوتی تدریس می‌کردند و همه در استخدام دولتهای جابر و حکومت طاغوتی بودند. صدها هزار نفر از کارمندان و کارکنان دوایر دولتی موجود حقوق‌بگیر همان دولتهای استعماری و خودکامه بودند و از این قبیل مثالها زیاد است. حال با اینهمه افراد که تقریباً بخش عظیمی از مردم ایران را تشکیل می‌دهد چگونه باید رفتار کرد؟ باید بگوئیم که آنان را عفو می‌کنیم؟ اگر گناهی مرتکب شده‌اند که عفو بشوند اینست که در میان مردم اشخاصی هستند که کارمند بودند، تدریس می‌کردند، تحصیل می‌کردند، قضاوت می‌کردند، طبابت می‌کردند، سربازی رژیم طاغوت می‌رفتند، در ارتش بودند و بالاخره همین‌ها بودند که با پیوستگی با توده‌های دیگر مردم، طاغوت را از پا در آوردند. حال اگر در میان آنان و سایر مردم افرادی هستند که آدم کشته‌اند، مردم را شکنجه کرده‌اند، اموال بیت‌المال را به غارت برده و سالیان دراز بر مردم مظلوم و بی‌دفاع ظلم و تعدی و تجاوز روا داشته‌اند و به هر نحوی خیانت نموده‌اند باید تعقیب شوند و عقوبتی متناسب با خیانتشان باید تعیین شود.

الان در مملکت افرادی اعدام می‌شوند و ممکن است خیلی بیش از اینها یافت شود که مستحق اعدام باشند ولی باید در طریق تشخیص جرمی که موجب اعدام است دقت زیادتری به عمل آید، قاضی باید صلاحیت کافی داشته باشد. باید به محکومین و مجرمین حق دفاع داده شود و چه بسا خود محکوم در وضعی است که نمی‌تواند از خود دفاع کند باید به او امکان داد تا اگر مایل باشد برای خود وکیل بگیرد البته در هر کجا که این موارد تاکنون مراعات شده باشد خوب است و حرفی در باره آنها نیست ولی هر کجا که مراعات نشده خوب نیست اما ریختن شبانه به منزل مردم و یا مصادره اموال باقانون اسلام تطبیق نمی‌کند، مگر اموالی که مال ملت است که پس از ثبوت باید به دولت اسلامی منتقل شود و اموالی که غصب شده باید به صاحبانش باز گردد ولی بنام قانون مصادره اموال در اسلام به هیچوجه نداریم. مجرم اگر صد بار هم محکوم به اعدام باشد، اموال او را نمی‌توان مصادره کرد، بلکه مربوط به ورثه اوست، مگر در مواردی که در فوق به آنها اشاره شد. وقتی ما می‌گوییم که به مجرم امکان دفاع از خود و گرفتن وکیل داده شود به این خاطر است که:

اولاً: عدالت کاملاً مراعات شود.

ثانیاً: اسلام را به شکل صحیح و مترقی آن در آستانه تشکیل عالی‌ترین نمونه جمهوری اسلامی به همگان نشان دهیم.

ثالثاً: جلوی تبلیغات سوء و وسایل ارتباط جمعی خارج را بگیریم و دشمنان خود را از بدست آوردن بهانه خلع سلاح کنیم.

وقتی که آن شخص پلید بر سر مبارک حضرت علی «ع» ضربت زد، علی ابن ابیطالب در باره او به فرزندش فرمود: **اکرمی مسوء**، او را گرمی دارید، جایش خوب باشد، از غذایی که من می‌خورم به او بدهید و پس از من او را مثله نکنید. اگر من مردم به او فقط همان یک ضربت را بزنید تا کشته شود و بیشتر نزنید و اگر عفو کردید باز خود دانید و این یک نمونه عالی و الگوی خوب اسلامی است.»